

از عاشورای حسین (ع) تا عاشورای شیعه

محمد اسفندیاری

چکیده

حادثه عاشورا ترکیبی از حماسه و تراژدی است و این دو تفکیک‌ناپذیرند. سخن در این نوشته بر سر آن است که کدام یک از این دو اصل است: حماسه یا تراژدی؟ با دو دید سیاسی و عاطفی می‌توان به عاشورا نگاه کرد. دید سیاسی حماسه را اصل می‌داند و دید عاطفی تراژدی را. نویسنده که حماسه را اصل دانسته و از دید سیاسی به واقعه نگریسته است، به هدف‌کشی از قیام امام حسین علیه السلام، آفت گزافه‌گویی، هدف‌سازی از گریه، پدیده‌روضة خوانی و بدعت قمه‌زنی پرداخته و اصلاح در شیوه‌های عزاداری را ضروری دانسته است. او پاک‌سازی روضه‌خوانی و اصلاح عزاداری را از وظایف روحانیت برشمرده است.

کلیدواژه‌ها: عاشورا، حماسه، تراژدی، هدف امام حسین علیه السلام، گریه کردن، روضه‌خوانی، بدعت

در دهم محرم ۶۱، در گوشه‌ای از جهان اسلام واقعه‌ای صورت بست که با گذشت قرن‌ها از آن، نه تنها فراموش نشده، که فرزندان‌تر گردیده است. آن رخداد عبارت بود از کشته شدن فرزند پیامبر به دست مدعیان پیروی از همان پیامبر! از آن تاریخ، به قدری از آن

عاشورا سخن رفته است که اینک ما وارث دو عاشورا هستیم: عاشورای حسین و عاشورای شیعه. این نوشته شامل چندی اشارات و تنبیهات است درباره این دو موضوع.

حماسه عاشورا

عاشورا هم اوج حماسه است و هم اوج تراژدی. چشم تاریخ، چنین حماسه شکوهمبار و چنین تراژدی خونرنگی را، در سراسر حیات بشر، هرگز ندیده است. رامایانه و ایلیاد و اودیسه و انه‌ئید و شاهنامه و هملت را چه جای قیاس با کتاب عاشورا؟

عاشورا، حماسه است؛ از آن رو که امام حسین علیه السلام یک تنه و بی سلاح، رویاروی حکومتی سفاک ایستاد. به یزید دست بیعت نداد و گفت: کسی مانند من، با کسی مانند یزید، بیعت نخواهد کرد.^۱ در مقابل زور، گردن خم نکرد و تن به ذلت نداد و آشکارا گفت: مرگ با عزت بهتر است از زندگی با ذلت.^۲ ایستاد، جنگید، زخم برداشت، کشته شد؛ اما همه زخم‌ها در جلو بدنش بود. بدان رو که به دشمن پشت نکرد.^۳

درباره تعداد شهدای کربلا اختلاف است: از ۷۳ تن تا نزدیک به دویست نفر و بیشتر گفته‌اند. سخن من در این باره نیست، بلکه در این است که امام حسین علیه السلام با همه هستی‌اش کشته شد؛ کم یا زیاد. کمال جود به بذل موجود است و آن حضرت همه موجودی خود را در این حماسه داد. کسی از یاران و خویشانش نبود تا کشته نشود؛ نه این که بود و کشته نشد. پس تعداد شهدای کربلا نه ۷۳ نفر، که «همه نفر» است.

هنگامی که گفته می‌شود تعداد شهدای فلان مبارزه چند هزار نفر بودند و تعداد شهدای کربلا ۷۳ نفر، این رقم اندک می‌نماید. حال آن که چنین نیست و شهدای کربلا همه مجاهدان کربلا بودند. در آن جا همه حاضران کشته شدند و لذا تعداد شهدا «همه تن» هستند. تأکید بر عدد شهدای کربلا، عظمت این حماسه را نشان نمی‌دهد، بلکه اگر

۲. همان، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

۳. همان، ج ۴۵، ص ۸۲.

عنایت شود که در آنجا همگی به شهادت رسیدند، می توان دریافت که این حماسه چسان عظیم بود. سیلونه می نویسد:

در همه ادوار و در لوای انواع حکومت‌ها، بالاترین کار روح، این است که خود را نثار کند تا خود را بجوید؛ خود را فنا کند تا خود را بازیابد. انسان چیزی بجز آنچه می دهد، ندارد.^۱

و امام حسین علیه السلام نه تنها خود را نثار کرد، که همه یاران و خویشانش را. از میان شهدای کربلا، در حدود شانزده نفر از خانواده آن حضرت بودند؛ از برادرش، که دستش بود، تا فرزندش، که چشمش بود.

پیران و پاسبانان وضع موجود و سازگاران با روزگاران هر چه حضرت را اندرز دادند که بنشینند و صبر پیش گیرد و با مشت به مصاف درفش نرود، کارگر نیفتاد و با کمترین عده و عده، بزرگ‌ترین حماسه تاریخ را رقم زد و به همه انسان‌های در پس خود، آزادگی و ستم‌سوزی و ایستاده مردن را آموخت؛ مردنی که زندگی بدان غبطه می خورد. راستی چه حماسه‌ای بلندتر و ژرف‌تر از عاشورا؟ حماسه‌ای زمینی که در همین خاکدان پستی و پلشتی رقم خورد؛ اما چندان شگفت و شگرف است که افسانه و اسطوره را می‌ماند.

تراژدی عاشورا

یک روی سکه عاشورا حماسه است و روی دیگرش تراژدی. کدام تراژدی از این غمبارتر که یک‌ایک یاران و خویشان امام حسین علیه السلام، از برادر جوانش تا طفل شیرخوارش، در جلو دیدگانش، کشته شدند. به این هم قناعت نشد، تا این‌که فرزند پیامبر، به دست مدعیان پیروی از همان پیامبر، کشته شد. به این هم بسنده نشد، تا این‌که سر از تن حسین بریده شد. به این هم کفایت نشد، تا این‌که بدنش لگدکوب اسبان گردید. به این هم قناعت نشد، تا این‌که سرش به نیزه زده و شهر به شهرگردانده شد. به این هم

۱. نان و شراب، ص ۴۳۵. آندره ژید نیز می‌گوید: «از خود گذشتگی سرانجام هر گونه اثبات وجود است. آنچه تو در خویش ترک می‌گویی، هستی می‌پذیرد. آن‌که در پی اثبات وجود خویش است، هستی خود را نفی می‌کند. آن‌که از خود بگذرد، هستی خود را اثبات می‌سازد.» آندره ژید، مائده‌های زمینی و مائده‌های تازه، ص ۲۷۲. این سخن در کتاب مائده‌های تازه آمده است.

اقتضار نشد، تا این که چوب بر لب و دندان آن سر بریده، زده شد. به این هم بسنده نشد، تا این که خیمه های خانواده او به آتش کشیده شد. به این هم کفایت نشد، تا این که خانواده او به اسیری گرفته و شهر به شهر گردانده شدند. به راستی کدام تراژدی، دردآورتر و تلخ تر است از تراژدی عاشورا؟ کدام تراژدی، پس از گذشت قرن ها از آن، هنوز از یادها نرفته است و سرشک از دیدگان روان می سازد؟

به ۱: تی که نام و یاد امام حسین علیه السلام در همه زمان ها، نقشبند جانها و زبانهاست. خون او نمی خشید و همیشه می جوشد و چنان است که عطار نیشابوری می گوید:

بسی خون کرده اند اهل ملامت ولی این خون نخسید تا قیامت
هر آن خونی که بر روی زمانه ست برفت از چشم و این خون جاودانه ست^۱

آنچه در کربلا رخ داد، در واقع جنگ نبود، بلکه شیخون به امام حسین علیه السلام و یارانش بود. هیچ یک از اصول و قوانین جنگ رعایت نشده بود؛ چه اصولی که اسلام برای جنگ مقرر داشته بود و چه قوانینی که عرب در جنگ بدان پایبند بود.^۲ یک رسم در این جنگ ها، نبرد تن به تن بود. رسم دیگر تعرض نکردن به زنان و کودکان بود. رسم سوم این بود که مسلمان نباید به اسیری گرفته شود. رسم چهارم مثلثه نکردن جسد بود و... اما هیچ یک از این اصول و رسوم، در این جنگ، که در واقع خرق جنگ بود و شیخون، رعایت نشد. سپاه یزید با سپاه امام حسین علیه السلام نجنگید، بلکه بدان شیخون زد. رفتار سپاه یزید چنان بود که اسلام در جنگ با کافران متجاوز نیز اجازه چنین رفتاری را نمی داد. آنان می دانستند که در جنگ با طایفه ای مسلمان هستند، ولی چنان کردند که با کافران متجاوز نیز مجاز نبودند. در واقع جنگ با امام حسین علیه السلام، یک جنایت بود و تجاوز در این جنگ و نقض مقررات، جنایتی دیگر.

در وصف سپاه مغول گفته اند که: کشتند و سوختند و رفتند. اما سپاه یزید بدتر از این کردند. آنان کشتند و سوختند و اسیر گرفتند. جفایی نبود که نکنند و جنایتی نبود که

۱. خسرونامه، ص ۲۵.

۲. برای تحقیق بیشتر ر. ک: انقلاب تکاملی اسلام، ص ۷۰۴ - ۷۱۰.

مرتکب نشوند. این چنین بود که امام سجاد علیه السلام می فرماید: هیچ روزی در مصیبت، حتی روزی که حمزه در جنگ احد و جعفر در جنگ موه کشته شد، چون روزی نیست که بر امام حسین علیه السلام گذشت.^۱ و به گفته ابوریحان بیرونی:

با امام حسین علیه السلام و یارانش چنان رفتاری شد که مانند آن، در هیچ جامعه‌ای، با مردم شرور هم نشد. مانند کشتن با تشنگی و شمشیر و سوزاندن و بریدن سرها و اسب‌دواندن بر جسدها...^۲

برای این که دانسته شود با ریختن خون امام حسین علیه السلام چه فاجعه‌ای رخ داد، باید در لقب ثارالله دقیق شد. ثار هم به معنی خون است و هم خونخواه، و لذا ثارالله نیز دو معنی دارد. اگر ثار را خون معنی کنیم، تعبیر ثارالله کنایه از این است که اگر خداوند خون داشت، امام حسین علیه السلام خون او بود و ریخته شدن خون آن حضرت، چون ریخته شدن خون خداست. ثارالله، چون یدالله و عین الله و بیت الله، اضافه تشریفی یا نسبت تشریفی است برای تشریف و اکرام مضاف. چنان که بیت الله به معنی خانه‌ای است که خداوند امر به بنای آن کرده و آن را معظم و محترم شمرده، ثارالله نیز به معنی خونی است که خداوند آن را حرمت نهاده و ریختنش را حرام کرده است.

اما اگر ثار را خونخواه و منتقم معنی کنیم، تعبیر ثارالله کنایه از این است که خداوند، ولی دم امام حسین علیه السلام است و انتقام آن خون را خداوند خواهد گرفت. پس کسانی که خون آن حضرت را ریختند، حسابشان نه با این و آن شخص، که با خود خداوند است.^۳ به هر حال، لقب ثارالله بدین معنی است که خون امام حسین علیه السلام بس حرمت داشته و ریخته شدن آن، جنایتی بسیار بزرگ بوده است. اما این جنایت، آن هم در هنگامی که فقط پنجاه سال از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله گذشته بود، رخ داد و خون خدا، آن هم به صورتی فجیع، به زمین ریخته شد. پس کدام تراژدی خونبارتر از این که خونی آسمانی نقش بر زمین شد؟

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.

۲. الآثار الباقية عن القرون الخالية، ص ۴۲۰.

۳. برای تحقیق بیشتر ر. ک: شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، ج ۱، ص ۲۲۶ - ۲۲۹ - ۲۴۸ - ۴۵۲؛ حسین وارث آدم، ص ۱۱۱ - ۱۲۲.

دو نگاه به عاشورا

چنان‌که می‌نگریم، عاشورا ترکیبی است از حماسه و تراژدی و این دو تفکیک‌ناپذیر. اینک سخن در این است که کدام‌یک از این دو، اصل است: حماسه یا تراژدی؟ هر پاسخی به این پرسش و التزام به آن، در تعیین سمت و سو و جهت‌گیری زندگی مان تأثیر دارد. این‌که «زاویه دید»^۱ ما به عاشورا چیست، یعنی این‌که از چه زاویه‌ای به عاشورا بنگریم، هم در این تأثیر دارد که عاشورا را چگونه ببینیم، و هم این‌که زندگی خود را چگونه سامان دهیم.

چنین می‌نماید که با دو نگاه، و به گفته مولوی با دو نظرگاه، و به گفته فرنگیان با دو زاویه دید، می‌توان در عاشورا نگریست: «نگاه سیاسی» و «نگاه عاطفی». با هر یک از این دو نگاه، عاشورایی متفاوت از دیگری پدید می‌آید. در نگاه سیاسی، حماسه عاشورا برجسته‌تر می‌شود و در نگاه عاطفی، تراژدی عاشورا. اگر نگاه ما به عاشورا، سیاسی باشد، آنچه صید می‌کنیم، حماسه سیاسی است. ولی اگر نگاهمان عاطفی باشد، آنچه می‌بینیم، تراژدی است. با این دو دید متفاوت، نه تنها دو عاشورای متفاوت، که دو سلوک متفاوت نیز به وجود می‌آید.

اگر به «حماسه عاشورا» نگریسته شود و آن اصل قرار گیرد، نتیجه‌اش آن می‌شود که هیچ‌گاه تن به ذلت و زور ندهیم و در برابر یزیدیان بایستیم و آزادگی پیشه سازیم و خلاصه، مبارزه و حریت و عزت و ستم‌ستیزی و شهادت. اما اگر به «تراژدی عاشورا» نگریسته شود و آن اصل قرار گیرد، حاصلش این می‌شود که یکسره مصیبت‌زده باشیم و مرثیه‌سرایی کنیم و روضه‌خوانی برپا سازیم و بگرییم و خلاصه، اشک و علم و زنجیر و قمه و هیئت.

شک نیست که آنچه در عاشورا اصل است، حماسه است و نه تراژدی. البته فرجام این قیام حماسی، چون بسی دیگر از حماسه‌ها، تراژیک است، اما اصل و اساس آن بر حماسه است. این قیام با حماسه حسینیان آغاز شد و با فاجعه یزیدیان به فرجام آمد. پس

عنصر تراژدی در آن، عارضی است و معلول جنایت دشمن. مضافاً این که همین جنایت، در دیده نزدیک بین ما تراژیک است، ورنه به دیده شیرزن کربلا، «زیبایی» است. نه مگر حضرت زینب علیها السلام، پس از مشاهده آن همه رخدادها و جنایت ها گفت: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»^۱؟ حسین کشته نشد تا اُمّی را، تا ابد الآباد، مصیبت زده و گریان سازد؛ بلکه جان داد تا آزادی را جان دهد و اُمّی را درس ستهندگی و آزادگی و عزّت دهد و روزگار اُمّت جدّش را سامان بخشد. مگر فرمود: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي»^۲؟ و نه مگر فرمود: «لَكُمْ بِي أُسْوَةٌ»^۳؟ آن حضرت، الگوی اصلاح است و ستم ستیزی، نه دستمایه مرثیه سرایی بی هدف و میان تهی و بی تأکید بر اهداف عاشورایی.

نگاه عاطفی، نگاه سیاسی

در گذشته، به علل متعدّدی، از جمله بدین علت که شیعیان کمتر درگیر سیاست بودند و چندان دغدغه سیاسی نداشتند، بیشتر با نگاه عاطفی به عاشورا می نگریستند. اما از قرن چهاردهم، که شیعیان درگیر سیاست و مبارزه شدند، بیشتر با نگاه سیاسی به عاشورا می نگرند. در نگاه عاطفی به عاشورا، به مصیبت امام حسین علیه السلام نگریسته و بر آن گریسته می شود. اما در نگاه سیاسی، به سیاست و مبارزه و حماسه آن حضرت نیز نظر می شود و مصیبت و عزاداری در خدمت اهداف قرار می گیرد.

در گذشته، که با نگاه عاطفی به عاشورا نگریسته می شد، عنصر تراژدی آن برجسته می گردید و امام حسین علیه السلام در مصیبت خلاصه می شد. شاهد این که واژه هایی که در عاشورا بسامد و تواتر داشت و همواره بر سر زبانها بود، تراژیک بود. از جمله می توان به این واژه ها اشاره کرد: بکاء (گریستن)، دمع (اشک)، مصیبت، حزن و غم، بلا و ابتلا، عزا، ماتم، تشنگی، اسارت (شاهد این سخن را در پاورقی آورده ایم).^۴

۱. الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۲۰۱. ۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. همان، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

۴. بنگرید که در عنوان کتاب های گذشتگان واژه های تراژیک فراوان به کار رفته است؛ مثلاً: طریق البکاء، طوفان البکاء، محیط البکاء، عثمان البکاء، امواج البکاء، ریاض البکاء، مفتاح البکاء، منبع البکاء، مخزن البکاء، معدن البکاء، مناهل البکاء، مجری البکاء، سحاب البکاء، عین البکاء، کنز الباکین، مبکی العیون، مبکی العینین،

اما امروزه، که با نگاه سیاسی به عاشورا نگریده می‌شود، عنصر حماسه آن برجسته گردیده و امام حسین علیه السلام نه نماد مصیبت، که نماد آزادگی شده است. شاهد این‌که واژه‌هایی که امروزه در عاشورا تکرار و تلقین می‌شود، به ادبیات حماسی تعلق دارد. از جمله می‌توان به این واژه‌ها اشاره کرد: آزادی و آزادگی، انقلاب، نهضت، قیام، مبارزه، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، اصلاح، حکومت، سیاست، عدالت (شاهد این سخن را در پاورقی آورده‌ایم).^۱

توجه به کلیدواژه گذشتگان و معاصران، عمق تفاوت نگاهشان را آشکار می‌سازد. گذشتگان، از امام حسین علیه السلام با دو کلیدواژه یاد می‌کردند: «مصرع» (به زمین افکنده شدن) و «مقتل» (کشته شدن). اما معاصران، با دو کلیدواژه دیگر از آن حضرت یاد می‌کنند: «قیام» و «شهادت». پیداست که تفاوت این واژه‌ها از کجا تا به کجاست. و نیز پیداست که این تفاوت، بحث لفظی نیست و تفنن در تعبیر قلمداد نمی‌شود؛ بلکه ناشی از دو زاویه دید و دو نگاه متفاوت به امام حسین علیه السلام و عاشورا است.

از دو واژه مصرع و مقتل، مظلومیت امام حسین علیه السلام آشکار می‌شود و این‌که آن حضرت مظلوم بود و شاید هم، منفعل و بی‌آن‌که اقدامی کرده باشد، بدو ظلم شد. همچنین دور نیست که این واژه‌ها، یا تکرار آنها، موجب انکسار آن حضرت گردد. حال آن‌که از دو واژه قیام و شهادت، مجاهدت امام حسین علیه السلام دانسته می‌شود و این‌که آن

المبکیات، بحرالدموع، بحارالدموع، فیض الدموع، عین الدموع، سحاب الدموع، ینبوع الدموع، منبع الدموع، دمع العین، مدامع العین، مخازن الاحزان، ریاض الاحزان، قیسات الاحزان، مشیر الاحزان، مهیج الاحزان، نوحه الاحزان و صیحه الاشجان، احزان الشیعة، بحرالحنن، کنزالمعین، بحرالغوم، بحر غم، داستان غم، غمکده، ماتمکده، هم و غم، نشتر غم، کنزالمصائب، مجمع المصائب، و جیزة المصائب، اکلیل المصائب. برای تحقیق بیشتر ر. ک: کتاب‌شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام، ص ۳۸ - ۳۹.

۱. بنگرید که در عنوان کتاب‌های معاصران، واژه‌های حماسی و سیاسی فراوان به کار رفته است؛ مثلاً: در سایه سرو آزادی، رهبر آزادگان، حسین پرچمدار آزادی، حسین بزرگمرد آزاده، حسین یا مظهر آزادگی، حماسه حسینی، حماسه عاشورا، حماسه کربلا، مردان انقلاب، رسالت انقلابی امام حسین علیه السلام در سخت‌ترین شرایط، ثورة الحسین، ثورة الطّف، رستاخیز حسینی، رستاخیز عاشورا، هدف‌های اجتماعی حسین بن علی علیه السلام و تحلیل انگیزه‌های قیام کربلا، قیام جاودانه. برای تحقیق بیشتر به مرجع پیشین رجوع شود.

حضرت مجاهد بود و اهل اقدام و انقلاب آفرین. حاصل این‌که واژه‌هایی چون مصرع و مقتل، ترخم برانگیز و غم‌انگیز است و ناشی از نگاه عاطفی به عاشورا و تراژدی آن. اما واژه‌هایی مانند قیام و شهادت، حرکت برانگیز است و مولود نگاه حماسی و سیاسی به عاشورا و حماسه آن.

نتیجه سخن این‌که اگر با نگاه سیاسی به عاشورا بنگریم و حماسه آن را اصل و در کانون توجه قرار دهیم، نتیجه‌اش «اسلام حماسه» می‌شود و «حسین شهادت» (نه حسین مصیبت)، و «حسین خون» (نه حسین اشک). این اسلام با الگوگیری از حماسه حسینی، حماسه‌ها می‌آفریند و کاخ ستم‌بارگان را با سلاح شهادت ویران می‌سازد و درخت آزادی را با خون خویش بارور می‌کند. البته در این اسلام، اشک بر حسین هست، اما حسین به هدف اشک نیست. شفاعت حسین هست، ولی حسین تنها برای شفاعت نیست و شفیع هر کس نه.

اما اگر با نگاه عاطفی به عاشورا بنگریم و تراژدی آن را اساس قرار دهیم، حاصلش «اسلام مرثیه» می‌شود و «حسین مصیبت» (نه حسین شهادت)، و «حسین اشک» (نه حسین خون). در این اسلام، اصل بر مرثیه است و اساساً، هدف از مرثیه و مصیبت و عزاداری مطرح نیست. اقامه عزای حسینی برای احیای مرام حسینی نیست، بلکه همان عزاداری موضوعیت دارد. وسیله و ابزار، به هدف و غایت تبدیل شده و آنچه طریقیّت دارد، موضوعیت یافته است. قطره‌ای اشک در این اسلام، گناہانی را می‌شوید که کفارهاش، در میزان شرع خدا، بس سنگین است. اشک، خود، «عمل» است و هدف، و جای آن را می‌گیرد و چون مطهرات می‌گردد و نجاسات زندگی را می‌شوید. و نتیجه این می‌شود که پیروان این دین، پشتگرم به گریه می‌شوند و کم‌رغبت به عمل.

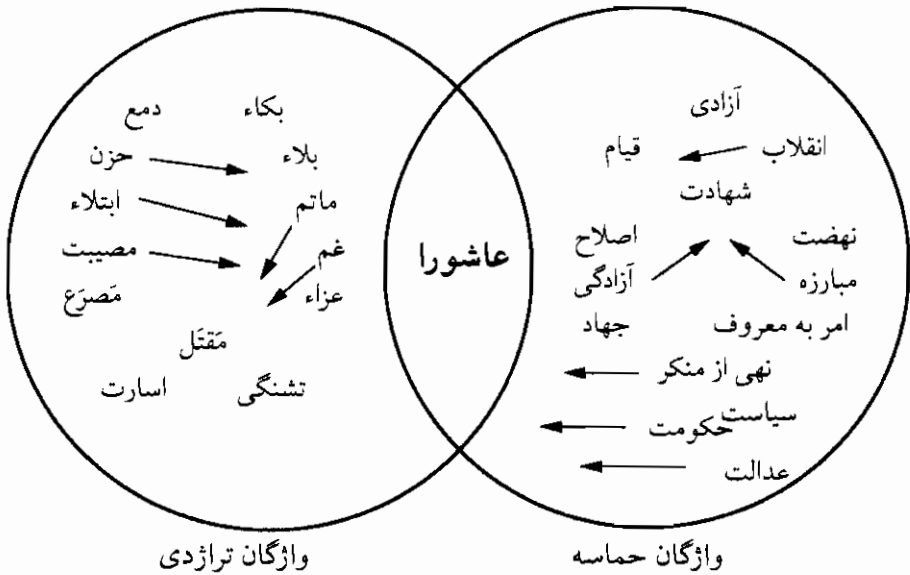
در گذشته، امام حسین علیه السلام بیشتر عزادار داشت تا حماسه‌دار، و مرثیه‌سرا داشت تا حماسه‌سرا. در عزای او بسی گفتند و نوشتند و گریستند، ولی حماسه‌اش را، چنان‌که باید، ندیدند و نسروند و پاس نداشتند. این، اولاً از آن رو بود که با نگاه عاطفی به عاشورا نگریسته می‌شد و مضافاً این‌که کاری آسان بود. پیداست که عزاداری آسان‌تر از

حماسه‌داری است. نشستن و بر حسین گریستن، آسان‌تر است از برخاستن و با یزیدیان ستیزیدن. عزاداری، اشک می‌طلبد، ولی حماسه‌داری، جان. مردم، به ندای «حیّ علی الصّلاة» بیشتر لبیک می‌گویند تا «حیّ علی الزّکاة»؛ چه رسد به «حیّ علی الجهاد».

نگاه سیاسی: حماسه (کلیدواژه: قیام، شهادت) ← اسلام حماسه

نگاه عاطفی: تراژدی (کلیدواژه: مصّرع، مقتل) ← اسلام مرثیه

عاشورا



هدف‌کشی از قیام امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام از شخصیت‌های «دوباره مظلوم» و «باز شهید» در تاریخ است. یک مظلومیتش این بود که او را کشتند، و مظلومیت دیگرش این‌که هدفش را محو و مسخ کردند. یک‌بار در عاشورا به او ظلم شد، و بار دیگر در عاشوراها. ظلم دوباره این بود که «هدف‌کشی» از قیام امام حسین علیه السلام شد. نام آن حضرت بود، اما هدفش مطرح نبود و یا مسخ شده بود.

پس یک حسین شهید در تاریخ است و یک حسین باز شهید در طول تاریخ. یک بار کالبد آن حضرت پایمال شد و بار دیگر هدفش. دشمن جانی چنان کرد و دوست جاهل چنین.

یک هدف‌کشی از امام حسین علیه السلام این بود که قیامش را امری شخصی و تکلیفی خصوصی معرفی کردند که نمی‌تواند و نمی‌باید الگوی دیگران باشد. بنگرید که در کتابی، آن هم با عنوان مقصد الحسین، آمده است:

در اطراف وقعه کربلا بجز تکلیف شخصی کلام دیگری نمی‌شود گفت.^۱

در ناسخ التواریخ می‌خوانیم:

حسین علیه السلام عالماً ادراک شهادت را تصمیم عزم داد. به حکم مصلحتی که سر آن را جز خدای کس ندادند... و نتوان گفت که چرا دانسته خود را به تهلکه انداخت. زیرا که تکلیف امام بیرون [غیر از] تکالیف خاص و عام است.^۲

هدف‌کشی دیگر نه محو هدف امام حسین علیه السلام، که مسخ هدف آن حضرت است. بدین صورت که گفته می‌شود آن حضرت تن به کشتن داد تا مردم بگریند و آمرزیده شوند؛ همین و همین. بخوانید که شریف طباطبایی چه می‌گوید:

امام علیه السلام مستجاب الدعوه است. پس اگر حضرت سید الشهداء علیه السلام می‌خواست که نفرین کند که دشمنان او، مانند قوم عاد و ثمود، هلاک شوند، پیش از آن‌که بر او دست یابند، نفرین می‌کرد و خداوند عالم - جلّ شأنه - همه را هلاک می‌کرد؛ ولیکن چون می‌خواست که کشته شود از برای این‌که مؤمنین اولین و آخرین بر او جزع کنند و گریه و زاری نمایند و تمنای این کنند که کاش با او بودند و به فوز عظیم شهادت فایز بودند تا به این واسطه گناهان ایشان آمرزیده شود و گریه و اندوه ایشان کفاره گناه ایشان باشد و این گریه و اندوه بدون شهادت چنین بزرگواری صورت وقوع نمی‌یافت، پس در واقع شهادت آن بزرگوار کفاره گناه

۱. مقصد الحسین، ص ۹. وی این نظریه را در پاسخ کسانی گفته است که معتقدند باید مانند امام حسین علیه السلام در برابر سلاطین ایستاد و از آن حضرت الگو گرفت.

۲. ناسخ التواریخ: در احوالات حضرت سید الشهداء علیه السلام ج ۱، ص ۲۶۶.

جمع گناهکاران است.^۱

مانند این سخن را نراقی در کتاب *محرق القلوب* گفته و از آن بدتر این که افزوده است:

امام حسین علیه السلام... برای رسیدن به شفاعت کبریا، که مقتضی استخلاص همهٔ محبتان و موالیان باشد... به شهادت راضی شد تا این مرتبه از برای او باشد و بدون شهادت وصول به این مرتبه از برای او ممکن نبود. زیرا که رفع کدورات معاصی امت و شفاعت ایشان موقوف بر خون و تألم ایشان است.^۲

خلاصهٔ نظریهٔ فوق این است که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید تا به شفاعت برساند و شهید شد تا شفیع شود. حال این که در سخنان آن حضرت، از مدینه تا مکه و از آن جا تا کربلا، هیچ اشاره‌ای به شفاعت نیست و سخن از اموری دیگر است.

این نظریه، تفسیر مسیحی از قیام حسینی است. یعنی همان گونه که مسیح تن به صلیب داد تا فدیة گناهان انسان ها شود، امام حسین علیه السلام نیز تن به شهادت داد تا گناهان امت را بشوید و شفیعشان شود. متأسفانه نه تنها اسرائیلیات، که نصرانیات نیز در دین ما نفوذ کرده است.^۳

۱. اسرار شهادة آل الله صلوات الله علیهم، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۲. *محرق القلوب*، ص ۴.

۳. جالب خاطر این که مجید محمدی در مقاله «فرهنگ عاشورا در عصر سکولار»، به صراحت تفسیری مسیحایی از شهادت امام حسین علیه السلام ارائه کرده و کوشیده است موضوع فدیة را بازسازی کند و از آن، تصویری معقول به دست دهد. به فرض که بشود نظریهٔ فدیة را معقول و قابل دفاع کرد، ولی انطباق قیام و شهادت امام حسین علیه السلام با آن ممکن نیست. می توان ده ها هدف برای آن حضرت فرض کرد، ولی باید دید کدام یک مورد نظر وی بود. تاریخ، علم نقلی است و هر گونه نظریه پردازی باید در حدود منقولات باشد. فرض ها و بافته های خود را، هر چند درست، نمی توان به تاریخ تحمیل کرد. تاریخ نه عرصهٔ بافتن افکار، که محل یافتن اخبار است. پس باید گشت و یافت که امام حسین علیه السلام از چه می گفت و هدف هایش را چه می شمرد.

اما این که چرا دانشور مزبور، هدف از قیام امام را فدیة می داند، از قلم خودش بخوائیم که می نویسد: «تفسیر مسیحایی از رنج و مصیبت امام، سازگاری بیشتری با ساختار دنیای مدرن دارد». و همهٔ سخن در این «دنیای مدرن» است که روشنفکران، مفتون آن شده اند. مدرنیسم امروز جانشین مارکسیسم دیروز شده است. نسل دیروز روشنفکران، مارکسیسم زده بوده اند و نسل امروز، مدرنیسم زده هستند. از چالهٔ آن ایسم درنیامده، به چاه این ایسم افتاده اند. تا دیروز، مارکسیسم را «علم مبارزه» می دانسته اند و اینک «مدرن» را عین «منطق» و «فرنگ» را مساوی «فرهنگ» می دانند.

مقالهٔ مزبور در کتاب ذیل آمده است: عاشورا در گذار، عصر سکولار، ص ۲۰۷ - ۲۲۵.

عاشورا در تاریخ حامل دو مظلومیت و مصیبت است و یکی از دیگری بزرگ‌تر: در یک عاشورا به امام حسین علیه السلام ظلم شد و در عاشوراهای دیگر، بر عاشورای حسینی ستم رفت و از درون، تهی شد و اهداف آن حضرت، محو و مسخ گردید. البته آن‌که عاشورا را نمی‌شناسد، یا عاشورا را می‌شناسد، اما تاریخ عاشوراها را نمی‌داند، از این داوری متعجب می‌شود و چه بسا، آن را گزافه‌آمیز می‌شمارد. اما اگر تاریخ را ورق بزنیم و سرنوشت عاشورا را در تاریخ مطالعه کنیم، خواهیم دید که عاشورا چه سرنوشت غمباری داشته است.

راست این‌که شیعه از عاشورا، چنان‌که باید، استفاده نکرد و آن را الگوی خویش ساخت و به این اهرم برای مبارزه با حکومت‌های ستمگر دست نینداخت و از این انرژی برای ستم‌سوزی بهره نبرد و آن را بیشتر دستمایه عزاداری ساخت. حال آن‌که عاشورا مالا مال از شخصیت‌های الگوست و سرشار از درس‌های ستهندگی و اقتدا به آن ضامن آزادگی و عدالت‌گستری. اگر عاشورا، آری فقط عاشورا، الگو می‌شد، هیچ حکومت ستمگری در سرزمین‌های اسلامی برجای نمی‌ماند.

ولی افسوسا که عاشورای حماسه، در عاشورای تاریخ، به عاشورای مرثیه مبدل گشت و از آن همه حماسه، دسته‌های عزاداری و مجالس روضه‌خوانی و خیل مداحان نصیب شد. گویا امام حسین علیه السلام به هدف عزاداری برای خویش قیام کرده بود و خود را به کشتن داد تا امتی را بگریاند و عزادار سازد؛ همین و همین. بدتر این‌که همان عزاداری‌ها هم به خرافات و بدعت‌هایی، مانند قمه‌زنی و قفل‌زنی، آلوده گردید؛ بدعت‌هایی که، اساساً، هیچ ربطی به عزاداری ندارد و در هیچ جای دنیا و در هیچ عزایی، این نوع مراسم مشاهده نمی‌شود و به عنوان نشانه‌های عزاداری شناخته نشده است. عزاداری، زانوی غم در بغل گرفتن است و در عزا فرورفتن، نه قفل و قمه‌زدن و...

گاه همین نمایش‌های عزاداری، به جنگ و زد و خورد میان دسته‌های عزاداری تبدیل می‌شد. زیرا هر دسته می‌کوشید بر دسته دیگر پیشی گیرد و کوچه و خیابان را قرق کند. چه فراوان که در این زد و خوردها، که با چوب و چماق بود، عده‌ای کشته و به شدت

مجروح شدند. منشأ این نزاع‌ها شماری قلدر و دور از منطق عاشورا بودند که سرکردگی دسته‌های عزاداری را به عهده داشتند و انرژی خود را در این مراسم تخلیه می‌کردند و روحیه قلدری خود را اشباع می‌نمودند.

پیترو دلا واله، جهانگرد ایتالیایی، که سال‌ها در ایران به سر می‌برد و با شاه عباس اول همنشین بود، گزارشی از مراسم عزاداری و زد و خورد های آن ارائه کرده که موجب تأسف است. وی در جایی تصریح کرده است که گاه شاه عباس این دسته‌ها را به جان یکدیگر می‌انداخت و خود، برای تفریح، به تماشا می‌نشست! گزارش وی دربارهٔ مراسم عزاداری در ماه رمضان و محرم است:

دسته‌ها دور میدان می‌گردند و در برابر کاخ سلطنتی و مسجد بزرگ توقف می‌کنند و پس از دعا [لابد برای شاه!]، متفرق می‌شوند.

وزیر اصفهان و خزانه‌دار شاه، با عدهٔ زیادی از سواران، نظارت می‌کنند که در مدخل خیابان‌ها به میدان، دسته‌ها به جان هم نیفتند؛ امری که غالباً پیش آمده و عده‌ای کشته شده‌اند. البته شاه عباس از این درگیری‌ها لذت می‌برد و با قدرت از دسته‌ای جانبداری می‌کند؛ اما پس از درگیری آنان، خود را به یکی از خانه‌ها می‌رساند و از پشت پنجره، تماشاگر این درگیری‌های شوم می‌شود. این بود مراسم بزرگداشت روز شهادت علی.^۱

اما مراسم شهادت حسین دقیقاً مانند شهادت علی است؛ جز این‌که با تشریفات بیشتری، دسته‌هایی بزرگ‌تر، و تمایلی افزون‌تر برای درگیری میان چماقداران است. در روز عاشورا، که من سوار بر اسب ناظر این مراسم بودم، مأموران دولتی نتوانستند از بروز درگیری جلوگیری کنند. شنیدم که در نقاط دیگر شهر نیز درگیری‌هایی پیش آمد و عدهٔ زیادی با سر شکسته و صورت خونین به خانه‌هایشان برگشتند.^۲

از این صحنه‌ها در عاشوراهای تاریخ فراوان است که مردم یا بر سر و سینه خویش می‌زدند و یا بر سر و صورت برادر خویش، اما کلمه‌ای علیه ظالمان نمی‌گفتند و مشتت به

۱. سفرنامهٔ پیترو دلا واله، ج ۱، ص ۵۲۱، با تصرّف.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۶۳، با تصرّف. همچنین ر. ک: زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، ص ۷-۹.

روی آنان گره نمی‌کردند و یا اساساً، ظالمان عصر خویش را نمی‌شناختند و یا، بدتر این‌که، هیچ حساسیتی در این باره نداشتند. حال آن‌که عاشورا در هر عصر باید یادآور حسینان و یزیدیان آن عصر باشد. چون عاشورایی بر ملتی می‌گذرد، باید آن ملت بیندیشد که در این عاشورا، حسینان و یزیدیان کیستند و تکلیف چیست و چه باید کرد و خود در کدام سوست. به آنان یاری رساند و با اینان بستیزد و به سیره حسین در عاشورا اقتدا کند و عاشورایی در عاشوراها برپا نماید.

گفتنی است امام حسین علیه السلام در سخنانش، گاهی به شخص یزید اشاره کرده و گاهی به «مثل یزید». در جایی فرموده است: «عَلَى الْأَسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ». ^۱ یعنی اگر مردم، گرفتار حاکمی مانند یزید شوند، پس فاتحه اسلام خوانده می‌شود. و در جایی دیگر فرموده است: «مِثْلِي لَا يَبِيعُ مِثْلَهُ». ^۲ یعنی کسی مانند من، با کسی مانند یزید، بیعت نخواهد کرد.

در آن‌جا که آن حضرت از یزید گفته، به عصر خویش و آن روز اشاره کرده است. اما در آن‌جا که «مثل یزید» گفته، سخن از عصر نیست، از دهر است؛ از روز نیست، از روزگار است. در این‌جا آن حضرت برای تاریخ نسخه پیچیده و به آیندگان هشدار داده است. سخن از یزیدیان و یزیدگونه‌های تاریخ است. سخن از یک شخصیت است و نه یک شخص. سخن از این است که هر کس مانند من است، با هر که مانند یزید است، نباید کنار بیاید. سخن از یک راه است و ادامه آن. راهی که پایان نیافته است، بلکه باید ادامه یابد. این راه پیش از حسین بوده است و پس از حسین نیز رهنورد می‌خواهد.

پس در هر روز و هر کجا که شخصیتی مانند یزید حاکم شود، آن روز را باید عاشورا کرد و آن‌جا را کربلا. حسینی بودن یعنی با یزیدگونه‌ها نساختن و ستیزیدن و سر دادن و سر نسپردن.

در سال ۱۳۲۶، که هیئت‌های عزاداری به منزل روحانی آگاه و مهتوک سیاسی، آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی رفتند، وی خطابه‌ای ایراد کرد که عاشورایی بود و تنبّه

برانگیز و از معدود خطابه‌های عاشورایی روحانیت. وی در این سخنان با اشاره به اهداف امام حسین علیه السلام و لزوم اقتدا به آن حضرت، از انحطاط کشورهای اسلامی و ظلم حاکم بر مردم ایران و پاکستان و فلسطین سخن گفت و مردم را برای برپایی عاشورا بسیج کرد و گفت آنچه را دیگران نمی‌گفتند یا نمی‌فهمیدند. در بخشی از این سخنان آمده است:

آقایانی که برای عزاداری گرد هم آمده‌اید! آیا می‌دانید چرا حضرت حسین بن علی تن به شهادت داد. این‌که گفته می‌شود که فقط برای شفاعت امت خود بوده، بی‌جاست. آن بزرگوار دشمن کسانی است که پشت پا به مقصد مقدسش می‌زنند و از هتک نوامیس اسلام خودداری ندارند. آیا بر روضه خوانی فواحش شهر اثری مترتب است؟

حسین می‌خواست بازار ظلم و تعدی را، که رواج یافته بود، از بین ببرد و مردم را درس شهامت و فداکاری بدهد. حسین می‌خواست به مردم بفهماند که نباید زیر بار ظلم و جور رفت و در راه احقاق حق باید دریغ نداشت. حسین برای جلوگیری از اوضاع و احوالی نظیر آنچه امروز ما داریم، تن به شهادت داد. اگر ما درس فداکاری را از حسین فراگرفته بودیم، گرفتار اوضاع غیر قابل تحمل امروزی نمی‌شدیم....

آقایان! اگر شما در کربلا بودید و ناله حسین علیه السلام را می‌شنیدید، آیا آماده همراهی با آمال و هدف [اهداف] می‌شدید یا خیر؟ اگر، واقعاً، آماده کمک به حسین بوده‌اید، پس چرا حالا، حاضر به متابعت از دین و روش مقدس او نیستید؟...

وضع مسلمانان در زمان یزید بهتر از حالا بود: کفار به مسلمین باج و خراج می‌دادند، ولی حالا بر سر ما می‌کوبند. اسلام رو به توسعه می‌رفت و حالا رو به زوال است. وضع اجتماعی ما امروز، به مراتب، بدتر از زمان یزید شده است....^۱

بد نیست اشاره کنیم که آیت‌الله کاشانی به سبب همین قبیل سخنان سیاسی، مهتوک بود.

از قضا وی، در ادامه همین سخنان، می‌گوید:

بعضی از شنیدن این قبیل مطالب، مرا سیاسی می‌خوانند و می‌گویند آقا سیاسی شده است...^۱

به هر حال، در آن ایام، چنین سخنانی برای عزاداران امام حسین علیه السلام گفتن و آنان را به الگوگیری از آن حضرت دعوت کردن، غریب و عجیب می‌نمود. امام حسین علیه السلام دستمایه عزاداری بود، نه الگوی آزادی و ستیهندگی. برای مظلومیت آن حضرت گریسته می‌شد؛ اما اندیشیده نمی‌شد که چرا ظلم بر او رفت. عاشورا بود؛ اما روح آن ستانده و عاشورای بی‌حماسه شده بود. در حالی که به گفته حکیمی:

یک عاشورا، اگر آن‌طور که می‌باید و ائمه طاهرين نظر داشته‌اند، برگزار گردد، بس است تا سرنوشت ملت‌هایی را عوض کند.^۲

عاشورا در تاریخ چندان تحریف گردیده و اهداف امام حسین علیه السلام چنان محو و مسخ شده بود که هیچ خطری از جانب آن، متوجه زورگویان نبود. در بی‌ضرر و بی‌خطر بودن عاشورا، برای زورگویان حاکم همین بس که خود آنان، بانی و متولی مراسم عزاداری بودند. فی‌المثل پادشاه ستم‌باره‌ای چون شاه عباس، مجالس عزا برگزار می‌کرد و در دسته‌های عزاداری شرکت می‌نمود. «و دیکتاتوری چون ناصرالدین شاه، هیچ تعارضی بین شیوه‌های ظالمانه حکومتش و تأمین بهترین و پیشرفته‌ترین امکانات برای برگزاری تعزیه نمی‌دید».^۳ بیفزایم مراسم عزاداری‌ای را که پهلوی در ماه محرم برگزار می‌کرد و خود، در آن حضور می‌یافت و پای منبر می‌نشست.

دکتر محمد مهدی رکنی، از رجال دینی و آگاه خراسان، درباره مراسم عزاداری در

۱. همان، ج ۱، ص ۲۷.

۲. سرود جهش‌ها، ۱۳۷۸، ص ۷۲. صدق این گفتار حکیمی در عاشورای ۱۳۹۹ (آذر ۱۳۵۷)، نمایان شد. در این روز، بزرگ‌ترین راهپیمایی در تاریخ ایران علیه حکومت پهلوی برگزار شد و مردم، با نام و یاد امام حسین علیه السلام و به پیروی از آن حضرت، با ستمگران ستیزیدند. هیچ روزی در تاریخ انقلاب اسلامی ایران، مهم‌تر و سرنوشت‌سازتر از این روز نبود. در حقیقت، رژیم شاه در این روز سقوط کرد. این چنین است که از این روز با تعبیر «رفراندوم» و «رفراندوم بدون شمارش رأی» یاد می‌شود. برای تحقیق بیشتر ر. ک: پیک آفتاب: پژوهشی در کارنامه زندگی و فکری آیت‌الله سید محمود طالقانی، ص ۲۴۵ - ۲۵۸.

۳. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص ۳۱۳.

مشهد، در فاصله سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰، می‌گوید:

هیئت‌های مذهبی و دسته‌های سینه‌زنی در آن زمان، با چند واسطه، تحت نظر حکومت و مجری مقاصد طاغوتیان بودند و بیشتر حساسیت و خرده‌گیری متجددان از آنان به همین علت بود که می‌فهمیدند چگونه از احساسات پاک آنان سوءاستفاده می‌شود. گفتنی است که آن وقت در مشهد حدود ۷۰ هیئت و دسته سینه‌زنی وجود داشت.^۱

همچنین علی امیرپور، از دیگر رجال دینی و مطلع خراسان، در همین باره، چنین گواهی می‌دهد:

هیئت‌های مذهبی را که امروز می‌بینیم به برکت انقلاب اسلامی و در سایه آموزش‌های روحانیت متعهد و آگاه، از عوامل حفظ کیان مملکت و در خط انقلابند، آن روز، ندانسته، بازوی اغراض استعماری بودند.^۲

به هر حال، عاشورا در تاریخ ماند و یاد و خاطره آن از میان نرفت، اما چنان از خاصیت و هدف افتاد که ظالمان و خودکامگان هیچ منعی و خطری برای عزاداری نمی‌دیدند و حتی خود، پیش‌قدم می‌شدند. در واقع حاصل عزاداری بی‌هدف و بی‌توجه به فلسفه عزاداری، که در میان مردم رایج بود، همان شد که عزاداری و برپایی مراسم عاشورا به دست ظالمان نیز افتاد و آنان هیچ منافاتی میان عزاداری و ستمکاری نمی‌دیدند. اگر عزاداری صرفاً هزینه‌ای چون اشکی و اظهار تأسفی بطلبد، چه چیز آسان‌تر از آن و چرا ممانعت از آن؟

با ملاحظه همین عزاداری‌های بی‌روح بود که برخی روشنفکران برمی‌آشفتمند و اشکال می‌گرفتند که چرا چنین و چنان. آنان نه بی‌دین بودند و نه خارجی مذهب، بلکه جلوتر از عوام بودند و سخن‌هایی می‌گفتند که چندی بعد، روحانیت اصلاح‌طلب نیز گفت. محمدتقی بهار یکی از آن روشنفکران بود که در قصیده‌ای، بر عزاداران

۱. یادنامه استاد محمدتقی شریعتی مزینانی (ره)، ص ۴۷.

۲. همان، ص ۲۴۵ - ۲۴۶. مشابه همین سخنان را بنگرید در مقاله دکتر غلامعباس توسلی در همان کتاب، ص ۲۱۷.

امام‌شناس چنین خرده گرفت:

خادم شمر کنونی گشته، وانگه ناله‌ها با دو صد لعنت، ز دست شمر ملعون می‌کنند
بر یزید زنده می‌گویند، هر دم صد مجیز پس شماتت بر یزید مردهٔ دون می‌کنند
پیش ایشان صد عبیدالله سرپا، وین گروه ناله از دست عبیدالله مدفون می‌کنند^۱
این واقعیتی است تلخ. شاهد این‌که در محرم ۱۳۳۰، سپاه روس به تبریز حمله کرد
و ثقة‌الاسلام تبریزی را در روز عاشورا به دار کشید، اما مردم به سر و سین... دند و از
ظلم یزید می‌نالیدند. حسین حسین می‌گفتند، ولی کشته شدن حسین مردی را به دست
ارتش سرخ، نادیده می‌گرفتند.^۲

ساعتی قبل از به دار کشیدن ثقة‌الاسلام، چند تن از آزادیخواهان تصمیم گرفتند که
مردم را به محلّ دار آویختن او ببرند و با تحریک احساسات آنها، وی را نجات دهند. از
این رو، به یکی از تکیه‌های شهر رفتند که مرکز قمه‌زنان بود. آزادیخواهان به سردهسته
قمه‌زنان گفتند شما که حاضرید در راه امام حسین علیه السلام سر خود را به تیغ قمه بسپارید،
خبر دارید که عده‌ای بیگانه و ستمگر می‌خواهند ثقة‌الاسلام را به دار بیاورزند. شما چند
هزار نفرید، در حالی که تفنگداران روسی دو بیست نفرند. بیاید غیرت کنید و کاری
حسینی نمایید و او را نجات دهید. مطمئن باشید امام حسین علیه السلام از این مردانگی شما
بیشتر خوشنود می‌شود.

۱. دیوان اشعار ملک‌الشعرای بهار، ص ۲۶۳. نیز بنگرید به شعری دیگر در صفحه ۳۳۲-۳۳۳. پوشیده
میاد که بهار، اشعاری ارزنده در مدح اهل بیت سروده است.

۲. میرزا علی تبریزی، معروف به ثقة‌الاسلام تبریزی، از دانش‌آموختگان حوزهٔ علمیهٔ نجف بود و مؤلف
کتاب ارزندهٔ *مرآة‌الکتب* و از رهبران نهضت مشروطه در تبریز. هنگامی که ارتش تزاری به تبریز حمله کرد
و به کشتار مردم و غارت اموال پرداخت، وی توصیهٔ نزدیکانش را نادیده گرفت و حاضر به ترک شهر نشد تا
مردم را تنها نگذارد. سرانجام وی را دستگیر کردند و به کنسولگری روسیه بردند. وی به کنسول روسیه
گفت: «من به وظیفهٔ اسلامیّت و ملیّت خود عمل کرده‌ام. زیرا نمی‌خواستم ملت مسلمان اسیر بیگانگان
باشد.» از وی خواستند گواهی دهد تا هنگامی که دولت ایران قادر به حفظ امنیّت آذربایجان نیست، توقف
ارتش تزاری ضروری است. وی نپذیرفت و گفت: «شما آذربایجان را تخلیه کنید، من قول می‌دهم که امنیّت
کامل در این جا برقرار شود.» این چنین بود که روس‌ها، او و چند تن دیگر را در روز عاشورا به دار آویختند.
ر.ک: *دایرة‌المعارف تشیّع*، ج ۵، ص ۲۱۸ - ۲۱۹.

سردسته قمه‌زنان گفت: «آقا جان! اولارین توفنگی وار، آدمی اولدُرُلر.» یعنی آقا جان! آنها تفنگ دارند و آدم را می‌کشند.^۱

آنچه مولوی درباره‌ی عزاداران شهر حلب گفته بود، در این جا نیز گفتنی است:

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان زانک بد مرگیست این خواب گران
بر دل و دین خرابت نوحه کن که نمی‌بیند جز این خاک کُهن
ور ه می‌بیند، چرا نبُود دلیر پُشتدار و جانسپار و چشم‌سیر؟
در رُخت کواز می دین فرخی؟ گر بدیدی بحر، کو کف سخی؟
آنک جو دید، آب را نکند دریغ خاصه آن کو دید آن دریا و میغ^۲
آری، این چنین است که حکیمی می‌گوید:

به جز این‌که امام حسین علیه السلام در عاشورا شهید شده است، عاشورا نیز در تاریخ شهید شده و پیام اصلی عاشورا (عدالت)، فراموش گشته است. پس در هر عاشورایی دو شهید موجود است و بر هر شهیدی نوحه‌ای واجب.^۳

اگر کسی عاشورا را، با همه ابعاد آن بشناسد، اصل مصیبت امام حسین علیه السلام را فراموش می‌کند و برای عاشورای حسینی به سوگ می‌نشیند.^۴

پس یک حسین مظلوم در عاشورا وجود دارد و یک عاشورای مظلوم در تاریخ. با یک چشم بر حسین باید گریست و با چشم دیگر بر عاشورا.

آفت گزافه‌گویی

در سده‌های گذشته، متولیان و وارثان امام حسین علیه السلام مرثیه‌سرایان بودند، حال آن‌که باید حماسه‌سرایان می‌بودند. در دوره‌ی رضاشاه، از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۰، عزاداری ممنوع شده بود و روحانیت و مردم به فغان آمدند، حال آن‌که در طی قرن‌ها، حماسه‌سرایی متروک شده بود و کسی به فغان درنیامد.

۱. مدرسه حسینی، ص ۱۷، به نقل از: محمود عنایت، نگین (شماره ۲۳، فروردین ۱۳۴۶)، ص ۲.

۲. مثنوی معنوی، ص ۸۴۳-۸۴۴. ۳. جامعه‌سازی قرآنی، ص ۸۸.

۴. قیام جاودانه، ص ۹۲.

یک انحراف این بود که عاشورا از حماسه به مرثیه تبدیل شد و انحراف دیگر این که عاشورای مرثیه نیز به خرافات آلوده گردید. تنزل حماسه عاشورا به مصیبت، یک عیب بود و داخل شدن خرافات و تحریفات در آن، عیبی دیگر. این، کم انحرافی نیست که، اولاً، یک حماسه به عزاداری و روضه خوانی تقلیل یابد و ثانیاً، در این مقام نیز به خرافات آلوده شود. تنزل حماسه به مرثیه، و تنزل مرثیه به خرافه، انحراف در انحراف است و عیب در عیب. اینک سخن درباره عیب خرافه و تحریف است و علل آن.

عاشورا دو قهرمان دارد و هر دو در اوج آن: امام حسین علیه السلام قهرمان مثبت عاشورا است و یزید قهرمان منفی آن. امام حسین علیه السلام و یارانش در اوج آزادی و عزت و استقامت و مظلومیت هستند؛ چنان که یزید و سپاه او، در اوج پستی و ددخویی و ناجوانمردی. امام حسین علیه السلام تا سقف عزت و مظلومیت پیش رفت و طرف مقابلش، با خرق مقررات جنگ و تبدیل آن به شیخون، تا سقف قساوت و نامردانگی پیش رفت. در عاشورا همه چیز در اوج بود: زشتی و زیبایی، مردی و نامردی، ظلم و مظلومیت، آزادی و زبونی.

اگر این نکته پذیرفته شود، باید تصدیق کنیم که عاشورا کشش هر گونه مبالغه را دارد. این واقعه چنان است که ظرفیت و استعداد اغراق را دارد و در خود می گنجاند. مثالی می آورم: اگر گفته شود که در رودخانه ای، چندین نهنگ چنان بزرگ و چندان سترگ وجود دارد، دانسته می شود که مبالغه است. اما اگر گفته شود که آن نهنگ ها در فلان دریای ناپیدا کرانه و عمیق هستند، تصور نمی رود که مبالغه باشد.

عاشورا آن دریای بیکران و ژرف است و ظرفیت و قابلیت هر مبالغه ای را دارد و برمی تابد. این همه ظرفیت، این آفت را هم دارد که چیزهایی بدان نسبت داده شود که نباشد. این جاست که باید بهوش بود و تاریخ را با عقیده خلط نکرد. در اوج انحطاط بودن سپاه یزید، و در اوج بودن سید الشهداء و سپاهش، عقیده ماست. اما نمی توان به دستاویز این عقیده، هر چند از تاریخ انتزاع شده باشد، هر چیزی را بر تاریخ تحمیل کرد و اغراق نمود.

مناسب است نمونه ای آورده شود از این گونه اغراق و گزافه گویی، که درباره

سلحشوری امام حسین علیه السلام و ابوالفضل علیه السلام است.

فاضل دربندی تعداد کشته شدگان به دست امام حسین علیه السلام را پنجاه هزار، بلکه صد هزار نفر و بیشتر از آن می‌داند.^۱ همچنین ابن عصفور بحرانی تعداد کشته شدگان به دست امام حسین علیه السلام را ۳۳۰ هزار نفر، و به روایتی دیگر چهارصد هزار نفر، و شمار مقتولان حضرت ابوالفضل را ۲۵ هزار نفر دانسته است.^۲

این گزاره گویان، برای منطقی نشان دادن این گزاره، دچار دو گزاره دیگر شدند: یکی این که تعداد لشکر ابن زیاد را تا ۴۶۰ هزار نفر، و بلکه تا پانصد هزار نفر، و بلکه تا ۱,۶۰۰,۰۰۰ نفر گفته‌اند.^۳ و دوم این که چون کشته شدن این همه شخص در یک روز ممکن نیست، در توجیه آن گفته‌اند که روز عاشورا هفتاد یا ۷۲ ساعت بود و خداوند در این روز، خورشید را در بالای زمین ثابت نگه داشت.^۴

اولاً، این که روز عاشورا هفتاد ساعت یا بیشتر بود، سخنی است که از کیسه گوینده آن بیرون آمده و هیچ واقعیتهایی ندارد و در هیچ منبعی نیامده است. ثانیاً مسعودی، که در عصر کلینی بوده، نهایت مبالغه که درباره تعداد کشته شدگان به دست امام حسین علیه السلام کرده، عدد آنها را به ۱۸۰۰ نفر رسانده است و ابن شهر آشوب و محمد بن ابی طالب نیز ۱۹۵۰ نفر گفته‌اند.^۵ ثالثاً اگر قرار شود که تاریخبافی کنیم و فرض حداکثر بگیریم که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا پنج ساعت یکسره جنگید، و در هر ثانیه یک نفر را کشت (که محال است)، تعداد کشته شدگان به هجده هزار نفر می‌رسد.

حال هجده هزار نفر کجا، که سراپا سبالغه است، و پنجاه هزار و صد هزار و سیصد هزار و چهارصد هزار کشته کجا؟ منشأ این مبالغه، آن است که امام حسین علیه السلام شجاع بود و سلحشور، و عده‌ای با این دستاویز، بر عدد کشته شدگان به دست آن حضرت

۱. ر.ک: اسرار الشهادة، ص ۴۱۸. ۲. همان، ص ۳۴۵ و ۴۱۷.

۳. همان، ص ۳۴۵ و ۴۱۷ - ۴۱۸. و در نقد آن ر.ک: لؤلؤ و مرجان در شرط پلّه اول و دوم منبر روضه خوانان، ص ۱۶۰ - ۱۶۱ و ۱۸۴ - ۱۸۵.

۴. ر.ک: اسرار الشهادة، ص ۳۰۰ و ۴۱۷ - ۴۱۸. ۵. ر.ک: لؤلؤ و مرجان، ص ۱۸۵.

هدف‌سازی از گریه

ورود خرافات و تحریفات به عاشورا، علتی دیگر نیز دارد و آن، این است که عده‌ای گریاندن را هدف خویش ساختند. چنان‌که می‌دانیم، روایات بسیاری در ثواب گریستن و گریاندن بر امام حسین علیه السلام وجود دارد. برخی به دستاویز این روایات، و با نادیده گرفتن چیزهای دیگر، امام حسین علیه السلام را در گریه خلاصه کردند و گریستن و گریاندن را تنها هدف قرار دادند. بدیهی است هنگامی که امام حسین علیه السلام در گریه خلاصه شود، برخی می‌کوشند تا هر چه بیشتر، داستان کربلا را سوزناک‌تر کنند و پیاز و فلفل به آن بزنند و اشک از مردم بگیرند.

عاشورا در دست عده‌ای به یک رمان سرپا دراماتیک تبدیل گردیده و شاخ و برگهایی به آن داده شده است، تا سوزناک‌تر و اشک‌انگیزتر شود.

اصولاً عده‌ای وجود دارند که هیچ‌گاه واقعیت عریان را، که دیده یا شنیده یا خوانده‌اند، نقل نمی‌کنند؛ بلکه بدان چاشنی می‌زنند و آن را پر و بال می‌دهند. هر واقعیتی، هنگامی که از کانال ذهن آنها عبور می‌کند، دستکاری می‌شود. خالد بن صفوان اعتراف می‌کرد که: من کلامی برهنه می‌شنوم، آن را با جامه و زیور عرضه می‌کنم. نیز می‌گفت: من کلامی می‌شنوم، آن را فلفل و چاشنی می‌زنم و با سبزی عرضه می‌دارم.^۲

۱. نمونه دیگری از مبالغه، درباره فرجام سوء قاتلان امام حسین علیه السلام است که در طری زندگی خویش، دچار بلایی سخت شدند. در یکی از گزارش‌ها آمده است که یکی از قاتلان، مبتلا بدین شد که آلت تناسلی او به شش متر رسید و آن را روی شانه خود می‌گذاشت و یا مانند ریسمان به گردش می‌پیچید. شوخی را بنگرید که راوی این گزارش یک زن است. اما عده‌ای، این موضوع سخیف و مبالغه‌آمیز را، در این و آن کتاب، نقل کرده و به پندار خویش، فضیلتی برای امام حسین علیه السلام ثابت کرده‌اند. محض نمونه رجوع شود به: بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۱۱؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۱۴۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۵۶؛ عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال، ج ۱۷، ص ۶۱۳؛ سلحقات الاحقاق، ج ۱۱، ص ۵۳۳ - ۵۳۵ و ج ۲۷، ص ۳۵۱ - ۳۵۲؛ عبرات المصطفین فی مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۶۷ و ۳۶۹.

۲. محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء، ج ۱، ص ۱۲۳.

درباره روایات در فضیلت گریه، یک نکته را یادآور شویم که فهم مقصود آنها، بدون توجه به زمان و علت صدورشان ممکن نیست. دانستن سبب ورود این روایات، مانند دانستن شأن نزول آیات قرآن است و ما را در فهم مقصود یاری می‌رساند. اگر این روایات را متن (Text) فرض کنیم، زمان و علت صدور آنها، زمینه (Context) است و آن متن بدون این زمینه به خوبی فهمیده نمی‌شود. امویان، روز عاشورا را عید می‌دانستند و مردم در این روز، جشن می‌گرفتند و شیرینی می‌خوردند و لباس نو می‌پوشیدند و شادی می‌کردند.^۱ پیشوایان شیعه به مقابله با این جریان ضد حسینی پرداختند و مردم را به حزن در عاشورا و گریستن بر امام حسین علیه السلام دعوت کردند. عزاداری در آن قرن و آن بستر، اعلام مخالفت با قدرت حاکم و عملی انقلابی و به معنی عضویت در حزب حسینی و مخالفت با حزب حاکم امویان و بیزاری از قاتلان آن حضرت بود.

به عبارت دیگر، روایات در باب گریستن یک مفهوم دارد و یک مقصود. مفهوم آن، روشن است و همان است که از ظاهر روایات به دست می‌آید. اما مقصود از آن، اعلام همبستگی با امام حسین علیه السلام است و بیزاری از قاتلان آن حضرت. در واقع گریه، حربه برای اعلام مخالفت با دشمنان امام است و دهن‌کجی به آنها.

به همین دلیل است که در برخی روایات، به تباهی (تظاهر به گریه)، نیز سفارش شده است.^۲ اگر گریه، هدف باشد و نفس گریه مورد نظر، پس تظاهر به گریه لغو می‌نماید و نباید در آن فایده‌ای باشد. اما این که سفارش شده است که حتی خود را به گریه بزیند، معلوم می‌شود که هدف، گریه نیست و چیزی دیگر، در ورای این دستور، مورد نظر است.

اما به تدریج فلسفه عزاداری و گریستن فراموش گردید و نفس گریه هدف دانسته شد و عده‌ای به هدف گریاندن مردم، که در واقع وسیله بود، هر راست و دروغی را به هم

۱. المواسم و المراسم، ص ۸۲-۸۷. در زیارت عاشورا آمده است: **اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَزَّكَتَ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةَ وَ ابْنُ أَيْكَلَةَ الْأَكْبَادِ... وَ هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زَيْدٍ وَ آلُ مَرْوَانَ يَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.**

۲. رک: الملهوف، ص ۸۶.

بافتند. پس در واقع دو انحراف رخ داد: یکی این‌که گریه، که وسیله و ابزار بود، هدف پنداشته شد، و دوم این‌که برای نیل بدین هدف، هر وسیله‌ای مجاز دانسته شد.

بنگرید که مثلاً مهدی نراقی، که از اعلام عصر خویش بوده و آثاری چون *جامع السعادات* و *مشکلات العلوم* داشته، در کتاب *محرق القلوب*، که درباره امام حسین علیه السلام است، از مقام علمی خویش تنزل کرده و به دستاویز ثواب گریه، به روایات ضعیف هم چنگ انداخته است. وی در توجیه آوردن اخبار ضعیف نوشته است:

مشهور میان علما و فقهای امامیه آن است که در احکام مستحبّه و مکروهه و در مواعظ و قصص به اخبار ضعیف عمل می‌توان کرد. یعنی هرگاه حدیث ضعیفی دلالت کند که فلان حکم سنت است و کردن آن موجب ثواب است، یا فلان امر مکروه است و ترک آن باعث فلان ثواب است، و کسی به سبب آن حدیث ضعیف فلان فعل را به جا آورد یا ترک کند، حق تعالی آن ثواب را به او کرامت فرماید. و همچنین هرگاه خبر ضعیفی در اخبار و قصص امم سابقه رسیده باشد، جایز باشد که خطبا و ناقلین آن را نقل نمایند... از این مقدمه، معلوم شد که نقل اخبار ضعیفه و غیر معتبره، که در حکایات و وقایع پیغمبر و اهل بیت او رسیده و کسی آنها را نقل کند و بگریاند و بشنود و بگرید، ثوابی که در گریانیدن و گریستن در مصیبت سیدالشهدا رسیده، حق تعالی آن ثواب را به او عطا فرماید.^۱

آنچه نراقی بدان اشاره کرده، قاعده تسامح در ادله سنن است و مبتنی بر شماری احادیث. اما این قاعده، به احکام (مستحبات و مکروهات)، اختصاص دارد و درباره اخبار و قصص نیست.^۲ همان‌گونه که فرزند نراقی، در کتاب *عوائد الایام*، به این مطلب تصریح می‌کند و نظر پدرش را نمی‌پذیرد.^۳

ثانیاً اگر هم فرض کنیم که قاعده تسامح در ادله سنن، در اخبار و قصص نیز صادق

۱. *محرق القلوب*، ص ۲.

۲. برای تحقیق بیشتر رجوع شود به احادیث «من بلغ» که از آنها دانسته می‌شود بحث درباره مستحبات و مکروهات است و نه اخبار و قصص. این احادیث را سید عبدالله شبر در کتاب *الاصول الاصلیه و القواعد الشرعیة*، ذیل یک باب (ص ۱۶۴ - ۱۶۵)، گرد آورده است.

۳. ر.ک: *عوائد الایام*، ص ۷۹۳ - ۷۹۴.

باشد، باید دید که هدف از تألیف درباره امام حسین علیه السلام چیست: تاریخ‌نگاری یا روضه‌نویسی؟ اگر قرار باشد کتابی علمی در تاریخ نوشته شود، نقل اخبار ضعیف جایز نیست؛ اما اگر روضه‌نویسی مورد نظر است، بحثی دیگر است.

ثالثاً اگر هم روضه‌نویسی مورد نظر باشد، چرا روضه ضعیف نوشته شود؟ داستان کربلا چندان سوزناک است و اخبار معتبر آن قدر فراوان، که نیازی به اخبار ضعیف نیست.

پدیده روضه‌خوانی

از دیرباز، عالمان اسلامی را گونه‌شناسی کرده و برای هر دسته، نامی نهاده‌اند؛ فی‌المثل: طبقات مفسران، طبقات متکلمان، طبقات فقیهان و طبقات فیلسوفان. در کنار این طبقات، که جملگی دانشورند، گروهی یافت می‌شوند که در شمار عالمان نیستند، اما در کنار آنهایند و بالادست عوام. این عده را روضه‌خوان و مدّاح و ذاکر می‌نامند. پیشه این جماعت، ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام است و گریاندن مردم.

روضه‌خوانان فراتر از عوامند، و یا در گذشته چنین بودند؛ اما در طبقه عالمان جای نمی‌گیرند و خود نیز ادّعی همشانگی با عالمان نمی‌کنند. از این‌که روضه‌خوانان بالای منبر نمی‌روند و از همان پای منبر به ذکر مصیبت می‌پردازند و «پامنبری» خوانده می‌شوند، جایگاه آنان را می‌توان دریافت. به هر حال، این جماعت بیش از دیگران از امام حسین علیه السلام می‌گویند و بانی مجالس حسینی و متولّی عاشورایند.

منشأ شماری از خرافات و تحریفات درباره عاشورا، همین روضه‌خوانان هستند و این گونه تقسیم کار صورت گرفته است که فقه به عالمان فقه مپرده شده و عقاید به عالمان عقاید و هر رشته علمی دیگر به عالمانی دیگر؛ اما تاریخ امام حسین علیه السلام و سیره آن حضرت، آن هم تاریخ مهم‌ترین دوره حیاتش، به روضه‌خوانان واگذار شده است. اگر بخواهیم از قرآن وام بگیریم، باید بگوییم که «تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى»^۱ (این است تقسیم

ناعادلانه).

روضه‌خوانی هیچ شرطی ندارد جز داشتن ته‌صدایی؛ صدایی حزن‌آلود که بتوان مردم را گریاند. بدین ترتیب امام حسین علیه السلام در دست عده‌ای قرار گرفته که نه دانشور، بلکه هنرمند هستند و از صدایی خوب برخوردارند. این طبقه، درس‌خوانده و تاریخ‌دان نیستند (اولاً)، عوام‌زده و پیرو عوامند (ثانیاً)، تابع عواطف و احساسات هستند (ثالثاً)، و هدفی جز گریاندن ندارند (رابعاً). هر یک از اینها کافی است تا خرافات و تحریفاتی به عاشورا راه یابد؛ چه رسد به این‌که همگی در یک گروه جمع شده باشد.

چاره چیست؟ آیا باید از روضه‌خوانان خلع ید کرد؟ هرگز! این، صورت مسئله را پاک کردن است. چاره این است که این گروه، آموزش ببینند و تربیت شوند. راه دیگر این است که منبر امام حسین علیه السلام به پامنبری‌ها سپرده نشود. اگر منبر امام حسین علیه السلام مقدس است، چرا باید به جداعتی پامنبری واگذار شود. نباید عالمان اسلامی منبر رفتن را «کسر شأن» بشمارند و این وظیفه را به دیگران وانهند.

مناسب است یادآور شویم که محدث نوری نخستین کسی بود که به نقد روضه‌خوانی و روضه‌خوانان پرداخت. وی در کتاب *لؤلؤ و مرجان* در شرط *پلّه اول و دوم* منبر روضه‌خوانان، شمشیر را از رو علیه روضه‌خوان‌ها بسته و به شدت به آنها تاخته است. وی در سرآغاز این کتاب نوشته است:

مولوی سید محمد مرتضی جونپوری هندی - ائده الله تعالی - مکرر از آن جا به حقیر شکایت از ذاکرین و روضه‌خوانان آن صوب کرده که در گفتن دروغ، حریص و بی‌باک [هستند] و اصرار تام در نشر اکاذیب و مجعولات دارند؛ بلکه نزدیک به آن رسیده که آن را جایز دانند و مباح شمارند و چون سبب گریانیدن مؤمنین است، از دایره عصیان و قبح، او را بیرون دانند....

و ظاهراً جناب ایشان گمان دارند که در عتبات عالیات و بلاد مقدسه ایران، این طایفه از این غائله، آسوده [است] و دامن عفت ایشان به لوث کذب و افترا آلوده نیست، و این خرابی منحصر است در همان بلاد. غافل از آن‌که نشر خرابی از سرچشمه، و در هر جا منتشر شده، منتهی به مرکز علم و حوزه اهل شرع

اعتاب عالیه است. چه، اگر اهل علم مسامحه نمی‌کردند و مراقب تمیز صحیح و سقیم و صدق و کذب گفتار این طایفه می‌شدند و از گفتن اکاذیب نهی می‌کردند، کار خرابی به این‌جا نمی‌رسید و به این حد، بی‌باک و متجری نمی‌شدند و به این قسم، اکاذیب واضحه معلومه نشر نمی‌کردند و مذهب حقه امامیه و اهلسنن به این درجه، مورد سخریه و استهزا نمی‌شدند.^۱

بدعت قمه‌زنی

سررشته مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام به دست توده‌های مردم است و آنها میداندار و صحنه‌گردان عاشورایند. مردم برای عزاداری، شکل‌های گوناگونی آفریده‌اند؛ از جمله: بر سینه زدن، سینه‌زنی،^۲ زنجیرزنی، قفل‌زنی، تیغ‌زنی و قمه‌زنی.^۳ هیچ‌یک از این شکل‌های عزاداری را عالمان اسلامی به مردم القا نکردند، بلکه مردم جلو افتادند و شکلی خاص به عزاداری دادند. التهایه این‌که فقها، برخی از صورت‌های عزاداری را جایز یا حرام دانستند.

ورود خرافات و تحریفات و بدعت‌ها به عاشورا و عزاداری، از جمله بدین علت است که مردم، میداندار عزاداری گردیده و نقش‌آفرین شده‌اند. در حسن نیت و صداقت عوام هیچ تردیدی نیست و هر که در این تردید کند، باید در صداقت خود تردید کند. اما اینک سخن در حسن نیت عوام نیست، بلکه در ناآگاهی آنان است و هیچ‌گاه حسن نیت

۱. لؤلؤ و مرجان، ص ۲.

۲. گاهی رسم بر سینه زدن چنان با حرکات متعدد و موزونی صورت می‌گیرد که از حالت طبیعی خارج می‌شود. ما این را سینه‌زنی می‌نامیم و از سینه زدن تفکیک می‌کنیم.

۳. عزاداری به شکل کنونی آن، که مردم به کوچه و خیابان آیند، از قرن چهارم آغاز شد. در آن هنگام، زنان نیز بیرون می‌آمدند و موهای خود را پریشان و آشکار می‌ساختند؛ کاری که در بعد، متروک شد. ابن کثیر در ضمن رخدادهای سال ۳۵۲ می‌نویسد که در روز دهم محرم، معزالدوله دیلمی فرمان داد: بازارها تعطیل شود؛ زنان، لباس پشمی بر تن کنند؛ به خیابان‌ها آیند؛ پرده از چهره بگیرند؛ موهای خود را پریشان سازند؛ صورت خود را بخراشند و نوحه‌گری بر امام حسین علیه السلام کنند. ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۲۴۳.

وی درباره‌ی عاشورای سال ۳۵۴ می‌نویسد: بازارها تعطیل گردید؛ لباس‌های پشمی پوشیده شد؛ زنان به کوچه و خیابان آمدند؛ موهای خود را آشکار و پریشان ساختند؛ نوحه‌گری کردند و صورت خود را خراشیدند. همان، ج ۱۱، ص ۲۵۴. نیز بنگرید به: تاریخ ابن خلدون، (۱۳۹۱)، ج ۳، ص ۴۲۵.

جای آگاهی را نمی‌گیرد و این دو، جانشین ناپذیرند. آن‌که عوام را آگاه می‌داند، یا خود عوام‌زده است و یا عوام‌فریب.

عوام هر چه را عجیب‌تر و غریب‌تر و گزافه‌تر و خرافه‌تر باشد، بیشتر دین می‌دانند. ترازوی عقل مردم همواره در کار است و هر چیز دنیوی را با عقل توزین می‌کنند، الا دین را. به دین که می‌رسند، این ترازو را عاطل می‌نهند و بر باطل می‌روند. مردم می‌پندارند که سخن گفتن از عقل در عرصه دین، توهین به دین است و به این جا که می‌رسند، عقل را تعطیل می‌کنند. عوام، نخستین مشتری خرافاتند و بلکه نخستین سفارش‌دهنده تولید خرافات. دوران‌ها درست می‌گویند:

توده‌های مردم خواهان دینی هستند که از حیث معجزه و اسرار و اساطیر غنی باشد.^۱

هیچ‌گاه چگونگی احکام دین به دست مردم نیفتاد و آنها معین نکردند که چگونه نماز بخوانیم و روزه بگیریم و حج بگذاریم. اما از آن‌جا که شکل معین و دقیقی برای عزاداری ترسیم نشد، میدان برای سلیقه‌های مردم باز شد و آنها صورت‌هایی به عزاداری دادند که گاه آمیخته به خرافه و بدعت است.

عزاداری، در همه جای دنیا و در میان همه اقوام، زانوی غم در بغل گرفتن است و سیاه‌پوشی دن و گریستن و بی‌تابی کردن و احیاناً بر سر و سینه زدن. عرف دنیا گواهی می‌دهد که عزاداری بدین گونه است؛ حتی عرف مسلمانان. هیچ‌گاه کسی در مرگ عزیزترینش، چاقو بر نمی‌دارد و بر سر نمی‌زند. و یا قفل بر گوشت بدنش فرو نمی‌کند و خود را در آتش نمی‌اندازد. آری، ممکن است چندان بی‌تابی کند که پنجه بر بدن و صورت بکشد و خویش را بخرشد.

قمه بر سر زدن، تیغ بر پشت زدن، سوراخ کردن گوشت و قفل و وزنه آویزان کردن، در آتش رفتن، و مانند اینها، هر چند موجب اضرار به نفس نباشد و وهن دین تلقی نشود،

۱. درس‌های تاریخ، ص ۲۰۷. هیوم نیز می‌گوید: «[دین عامیانه] باید ناگزیر مایه شگفتی شود و خود را پر از راز و رمز جلوه دهد و جویای تاریکی و ابهام باشد.» تاریخ طبیعی دین، ص ۸۸.

اساساً عزاداری نیست. اگر در این مسائل، به تعبیر فقها، عرف معیار است، هیچ‌گاه عرف اینها را نشانه عزاداری نمی‌داند. شاهد این‌که هیچ‌کس در سوگ عزیزانش چنین نمی‌کند. معمولاً با دو معیار به جواز یا عدم جواز این اعمال پرداخته می‌شود: اول این‌که آیا موجب اضرار به نفس است یا نه. و دوم این‌که آیا موجب وهن دین است یا نه. اما با معیار سومی نیز می‌توان به سنجش این اعمال پرداخت و آن، این‌که آیا اعمال مزبور، عزاداری قلمداد می‌شود یا نه.

قمه‌زنی و اعمالی مانند آن، حتی اگر موجب اضرار به نفس و وهن دین نباشد، اساساً مصداق عزاداری نیست و عرف، آن را عزاداری نمی‌داند و در عزای هیچ عزیزی چنین نمی‌کند. پس اگر این اعمال هیچ اشکال شرعی‌ای نداشته باشد، این اشکال بر آن وارد است که مصداق عزاداری نیست. اولاً باید ثابت شود که قمه‌زنی گونه‌ای از عزاداری است، و آن‌گاه از جواز یا عدم جواز آن سخن گفت.

بهترین دلیل بر این‌که عرف، قمه‌زنی را عزاداری نمی‌داند، این است که کسی در عزای عزیزش چنین نمی‌کند. ممکن است گفته شود که امام حسین علیه السلام از هر عزیزی، عزیزتر است و عزایش، سنگین‌تر. می‌گویم آری. و اضافه می‌کنم که «چه نسبت خاک را با عالم پاک؟» تصدیق می‌کنم که مرگ هیچ عزیزی را با مرگ خونبار آن حضرت قیاس نتوان کرد. اگر در سوگ آن حضرت، نه قمه بر سر، که دنیا را هم بر سر بکوییم، کم است. اما باید نگریم که این کار، عزاداری است یا نه.

باید از فقهای که به جواز یا استحباب قمه‌زنی فتوا داده‌اند، پرسیده شود که در کجا، قمه بر سرزدن و فرق را شکافتن، عزاداری خوانده می‌شود. کدام عرف می‌گوید قمه‌زنی، عزاداری است. البته اگر لومپن‌ها را عرف بدانیم، قمه‌زنی عین عزاداری است. اما در این صورت، آنچه باقی می‌ماند، عاشورای لومپنیستی و پوپولیستی است و فروکشیدن عاشورا از پشت خورشید به زیر خاک.

پرسش دیگر از این فقیهان این است که اگر قمه‌زنی جایز یا مستحب است، این‌گوی و این میدان؛ بستانید و بزنید. چرا از این کار تن می‌زنید؟ شما این کار را خلاف شرع

نمی‌دانید، ولی خلاف شأن می‌دانید و چنین نمی‌کنید. پس چگونه می‌شود که این کار، خلاف شأن شماست، اما خلاف شأن امام حسین علیه السلام و عاشورا نیست.

گذشته از این که قمه زنی اساساً عزاداری نیست، خود قمه نیز سلاح جرم است و در یک - دو سده اخیر غالباً از آن برای تجاوز و شرارت استفاده می‌شد. در شهرهای بزرگ، لات‌ها و لوطی‌ها، برای زورگیری و باجگیری از قمه استفاده می‌کردند. این سلاح، که در آغاز، مانند شمشیر، از آلات مشترک بود، به تدریج به وسیله‌ای برای درازدستی و زورگیری تبدیل شد و سلاح آشوبگران گردید.

عبدالله مستوفی می‌نویسد:

در دوره‌های گذشته یکی از نشانه‌های بارز شجاعت و شهامت لوطی‌های محله‌های تهران، تظاهر در بدمستی و قمه‌کشی و قرق کردن چهارراه‌های سر محل بود.^۱

در لغت‌نامه دهخدا نیز در ذیل واژه «قمه» آمده است: «قمه قداره کشیدن، کنایه از شرارت کردن».^۲ بدین علت، در قوانین ایران حمل قمه، جرم است.

فقه‌های ما درباره آلات لهو و آلات مشترک در عزاداری موشکافی می‌کنند و برخی در استفاده از طبل و سنج لیت و لعل می‌نمایند. این گونه ریزینی‌ها باید باشد؛ اما نه این که وسیله درشتی چون قمه، که آلت شرارت بوده است، نادیده گرفته شود. اگر استفاده از آلات لهو حرام است، استفاده از آلت شرارت، حرام اندر حرام است.

عجیب این که هنگامی که بلندگو به مساجد راه یافت، عده‌ای از اهل منبر، سخن گفتن در پشت آن را شبهه‌ناک می‌دانستند و آن را «بوق شیطان» و «مزمار» می‌نامیدند. اما همین اهل احتیاط، به قمه‌زنی که رسیدند، احتیاط را از دست دادند.

سال‌ها پیش از این، عده‌ای برای عزاداری، تیغ به زنجیر وصل می‌کردند و بر پشت خویش می‌زدند و خون جاری می‌کردند. همچنین عده‌ای، قفل به گوشت‌های بدن

۱. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۳، ص ۳۲۴.

۲. لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۱، ص ۱۷۷۵۷.

خویش می زدند. شیعیان هند و پاکستان نیز آتش می افروختند و از آن عبور می کردند. به تدریج این اعمال منسوخ شد، ولی قمه زنی برجا ماند و هنوز برخی فقها آن را جایز، بلکه مستحب، می دانند. حال آن که اگر قمه زنی جایز باشد، قفل زنی و تیغ زنی و هر عمل دیگری مانند اینها، جایز خواهد بود. زیرا همه این اعمال از یک سنخ است و فتوا به جواز هر یک، فتوا به جواز امثال آنهاست. مگر چه فرقی است میان قمه زنی و تیغ زنی؟ یا چه فرقی است میان سر را شکافتن و قفل در گوشت فرو بردن؟

بر این اعمال، هر نامی که نهاده شود، نام عزاداری نمی توان گذاشت و آنها را مصداق عزاداری نمی توان دانست. نامی که بر این اعمال می توان نهاد، «نمایش مذهبی» است. البته نمایش، نه به مفهوم هنری آن، و مذهبی، نه به معنی آنچه در مذهب آمده است. نمایش مذهبی یعنی اعمالی که برای دیدن دیگران به نام مذهب انجام می شود. این نمایش مذهبی اگر هم به هدف عزاداری باشد، مصداق آن نیست. مانند این که کسی به هدف عزاداری و برای این که عزادار بودنش را ثابت کند، سکوت پیشه سازد. این سکوت، هر چند به هدف عزاداری باشد، مصداق عزاداری شمرده نمی شود.

اما چه شد که این آلت بدنام و وحشتناک (قمه)، به عزاداری راه یافت؟ مختصر این که فاضل دربندی، که عزاداری را هدف می دانست و برای آن هر وسیله ای را جایز، متوسل به قمه شد و قمه زنی را تأسیس کرد. وی معتقد بود که هدف از خلقت، اقامه عزا برای امام حسین علیه السلام است: «إِنَّ الدُّنْيَا وَمَا خَلَقَ لِأَجْلِ إِقَامَةِ عِزَاءِ الْحُسَيْنِ فِيهَا»^۱.

و برای گرمی عزاداری، چه بسیار دروغ گفت و نوشت و چه بسیار کارهای غیر مشروعی را مشروع نمایاند و ترویج کرد. مقداری زیاد از دروغ هایش در کتاب *اسرار الشهادة* آمده است که در پیش بدان اشاره شد. کار دیگرش این بود که می خواست القا کند امامزاده قاسم، که مقبره اش در بالای میدان تجریش تهران است، مدفن سر قاسم بن حسن، شهید روز عاشورا است. وی، به پندار خودش، دستاویزی یافته بود تا بازار عزاداری را گرم تر کند. فرهاد میرزا معتمدالدوله، شاهزاده فرهیخته قاجاری، که خود کتابی گران سنگ امام

۱. اسرارالشهادة، ص ۵. نیز بنگرید به صفحه ۱۱۵.

حسین علیه السلام دارد، زیر بار این ادعا نرفت و از او سند خواست. وی قرآنی از زیر بغل بیرون آورد و گفت:

به این قرآن قسم که این قبر، مدفن سر قاسم بن حسن، شهید وقعه طف است.^۱ و سرانجام، کار دیگر فاضل دربندی، تأسیس یا ترویج قمه زنی است. مستوفی درباره او می نویسد:

تیغ زدن روز عاشورا از کارهایی است که این آخوند در عزاداری وارد یا لامحاله آن را عمومی کرده و فعل حرام را موجب ثواب پنداشته است.^۲

مهدی بامداد نیز درباره او می نویسد:

او است که تیغ زدن را بر سر، که خلاف اصول اسلامی است و اسلام مافوق این حرف‌ها است، در ایام عاشورا جایز دانست و خود نیز عمل می کرده است. و از این تاریخ است که مردم عوام... به تبعیت وی در ایام عاشورا به این عمل دست زده‌اند.^۳

کار دیگری که در سال‌های گذشته در میان برخی عزاداران مشاهده می شود، قلاده بر گردن انداختن است و خود را کلب حسین و دیوانه حسین خواندن و سینه خیز به زیارت مرقد امامان رفتن و سجده بر آستان آنان کردن. به این عزاداران باید گفت که امام حسین علیه السلام هرگز سنگ نمی خواهد، انسان می خواهد؛ دیوانه نمی خواهد، عاقل می خواهد؛ سجده گر بر خویش نمی خواهد؛ بنده خدا می خواهد. چنین نام‌ها و کارهایی مصداق «سبقت از دین» است و از ترس تقصیر و قصور در دین، به غلو و افراط در افتادن و از آن طرف بام افتادن. دین برای خود حدود و ثغوری دارد و عبور از حدود آن، هر چند به قصد دینداری بیشتر، مانند داخل نشدن در حدود دین است.

با گسترده شدن عزاداری در سده‌های اخیر و ابزارها و امکاناتی که در عصر حاضر به وجود آمده، لازم است فقهای شیعه به «فقه عزاداری» پردازند و بایدها و نبایدهای آن را تبیین کنند. اینک حتی یک کتاب درباره فقه عزاداری وجود ندارد، حال آنکه مردم در هر

۱. شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳. شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، ج ۴، ص ۱۳۸.

سال، دو ماه به عزاداری می‌پردازند و احکام آن را نمی‌دانند.

سال‌ها پیش، هنگامی که آیت‌الله بروجردی به صحنه‌هایی از عزاداری در ماه محرم اعتراض کرد، عده‌ای بدو گفتند که ما همه سال را از شما تقلید می‌کنیم الا همین چند روز در ماه محرم را. دیگران هم که با بدعت‌ها و خرافات مبارزه می‌کنند، متهم می‌شوند که مخالفت با دستگاه امام حسین علیه السلام و شعائر حسینی می‌کنند. این چنین است که عده‌ای عوام‌زده و عوام‌فرب، با این سخنان، دهان آگاهان را می‌بندند و از آنان می‌خواهند که دیده‌ها را نادیده بگیرند. چاره چیست؟

یک راه این است که حوزه‌های علمیه به فقه عزاداری بپردازند و همه احکام آن را استخراج کنند و در قالب رساله‌های علمیه و عملیه به مردم ابلاغ نمایند. این کار باید چنان جدی گرفته شود که مخالفت عوام با آن غیر ممکن شود و کسی نتواند بگوید ما در این مسئله تقلید نمی‌کنیم. اما این کار ممکن نمی‌شود مگر این که روحانیت اصلاح طلب گامی فرایش نهد و ترس و تقیه را کنار بگذارد و خود را قربانی «پاک‌سازی عزاداری» کند. همان کاری که علامه سید محسن امین عاملی با کتاب *التنزیه فی أعمال الشیبه* کرد.

ضرورت اصلاح

در ذیل نام امام حسین علیه السلام همواره دو کار انجام می‌شود: روضه‌خوانی و عزاداری. سررشته روضه‌خوانی به دست مداحان است و سررشته عزاداری به دست مردم. و این چنین است که تحریفات و خرافات و بدعت‌هایی به این دو وارد شده است که در پیش بدانها اشاره شد.

آنچه باید در کانون توجه قرار گیرد، پاک‌سازی روضه‌خوانی و عزاداری است به قصد پایداری این دو فریضه. این مهم را دو تن از عالمان بزرگ شیعه در صدسال پیش عهده‌دار شدند؛ اما دیگران اهتمام نکردند و کمابیش مسکوت ماند.

میرزا حسین نوری طبرسی، صاحب کتاب *مستدرک الوسائل*، در سال ۱۳۱۹ قمری، با تألیف کتاب *لؤلؤ و مرجان* در شرط *پله اول* و دوم منبر روضه‌خوانان، عهده‌دار پاک‌سازی

روضه‌خوانی شد و «اخلاص» و «صدق» را پلّه اول و دوم روضه‌خوانی خواند و پرده از چهره‌ریا و دروغ برداشت.

همچنین علامه سید محسن امین عاملی، صاحب کتاب *اعیان‌الشیعة*، در سال ۱۳۴۶ قمری، با تألیف کتاب *التنزیه فی أعمال‌الشییه*، عهده‌دار پاک‌سازی عزاداری شد و قمه‌زنی و شبیه‌خوانی را تحریم کرد.

التنزیه، به لحاظ خرافه‌زدایی، مانند کتاب *لؤلؤ و مرجان* است. همان‌گونه که نوری در *لؤلؤ و مرجان* عهده‌دار خرافه‌زدایی از روضه‌خوانی و پاک‌سازی آن شده، امین در *التنزیه* عهده‌دار خرافه‌زدایی از عزاداری و پاک‌سازی آن شده است. با این تفاوت که اولاً فضل تقدّم در خرافه‌زدایی از آن نویسنده *لؤلؤ و مرجان* است. ثانیاً *لؤلؤ و مرجان* تقریباً مقبول واقع شد، اما *التنزیه* مورد مناقشه قرار گرفت و بر آن ردّیه‌های متعدّدی نوشته شد.^۱

دریغاکه راه این دو عالم، به صورت جدّی، پی گرفته نشد و به راه عوام تمکین شد. بدتر این‌که عده‌ای، همین که از پاک‌سازی روضه‌خوانی و عزاداری سخن رود، هوچی‌گری می‌کنند و می‌گویند این کار، مخالفت با دست‌گاه امام حسین علیه‌السلام است. انتقاد از عزاداری موجود را به انتقاد از اصل عزاداری تأویل می‌کنند و چنین می‌نمایانند که انتقاد یعنی مخالفت با عزاداری.

فاش می‌گویم که هیچ شیعه‌ای، بلکه هیچ مسلمانی، بلکه هیچ انسان آزاده‌ای، نمی‌تواند با عزاداری امام حسین علیه‌السلام مخالف باشد. چشمی که برای آن حضرت اشک نریزد، یا نخواهد اشک بریزد، ودلی که در ماتم او نسوزد، چشم و دل انسان نیست. آن‌که با عزاداری امام حسین علیه‌السلام مخالفت می‌کند، هر چند نام شیعه یا مسلمان داشته باشد،

۱. ر.ک: *ثورة‌التنزیه: رسالة‌التنزیه تلیها مواقف منها وآراء فی السید محسن الامین کتاب‌شناسی تاریخی امام حسین علیه‌السلام*، ص ۱۵۳ - ۱۵۶. کتاب *التنزیه* را جلال آل احمد، ذیل عنوان *عزاداری‌های نامشروع*، به فارسی ترجمه کرد و در سال ۱۳۲۲ منتشر شد. اما دو روز پس از انتشار کتاب، بازاری‌های مذهبی تهران، همه نسخه‌های کتاب را خریدند و سوزاندند. ر.ک: یک‌چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات ص ۷۲. این ترجمه همواره نایاب بود تا آن‌که نیم قرن بعد، با همان عنوان *عزاداری‌های نامشروع*، منتشر شد.

پیش و بیش از هر چیز، از عمال و اعوان امویان است.

باری، کسی در سدهٔ اخیر، به مخالفت با اصل عزاداری نپرداخته است. آنچه گفته می‌شود، اصلاحات در عزاداری است و نه انتقاد از نفس عزاداری. اما عوام‌فربان، به عمد محلّ نزاع را خلط می‌کنند و هو می‌اندازند که عده‌ای با عزاداری مخالفند و می‌خواهند آن را براندازند.

البته گروهی از سنت‌گرایان هستند که می‌گویند اساساً نباید با خرافات مبارزه شود. اینان می‌گویند همین خرافات است که دین را نگاه داشته و مردم را به دور آن جمع کرده است. به نظر این عده، خرافات موجب تضعیف دین نمی‌شود، بلکه برعکس، کانون دین را گرم می‌کند. با این‌که خرافات، بدعت است و این عده سنت‌گرا هستند و بدعت‌ستیز، اما هیچ حساسیتی در برابر خرافات ندارند. زیرا آن را بدعت حسنه می‌دانند و موجب گرمی و شور دین.

این نظر، از چند نظر، غلط است. اولاً آنچه اسلام را تا کنون نگه داشته، منطق و معقولیت آن است. ثانیاً هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند و اساساً با وسیله نامشروع نمی‌توان شرع را پاس داشت. ثالثاً به فرض این‌که عده‌ای عوام دل‌بسته این خرافات شوند و به دین بگردند، در مقابل، عده‌ای خواص با ملاحظه این خرافات از دین می‌گریزند؛ و گریختند. آنچه موجب گردیده چهرهٔ اسلام در نظر عده‌ای مخدوش بنماید، همین خرافات و تحریفات در گرداگرد آن است. رابعاً دین‌یاری را باید از پیشوایان دین آموخت و نمی‌شود کاتولیک‌تر از پاپ و مقدّس‌تر از امام معصوم شد. هیچ‌گاه پیشوایان اسلام از روش‌های نابخردانه برای یاری دین استفاده نمی‌کردند و به هر وسیله‌ای چنگ نمی‌انداختند. یک اشاره به یک نمونه از سیرهٔ پیامبر خدا کافی است.

هنگامی که ابراهیم، فرزند پیامبر ﷺ، درگذشت، از قضا کسوف رخ داد. مردم به یکدیگر گفتند که این خورشیدگرفتگی به علت مرگ ابراهیم است. این خبر به پیامبر ﷺ رسید و آن حضرت، بی‌درنگ از خانه خارج شد و گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاةِ

أَحَدٍ؛^۱

ای مردم! خورشید و ماه از نشانه‌های خداوند است. نه در مرگ کسی و نه برای زندگی کسی، تیره نمی‌شود.

هیچ‌کس دلسوزتر از پیامبر برای دین نیست. اما آن حضرت برای این‌که مردم به دین بگردند و یا باورش‌ان مستحکم‌تر شود، به خرافه چنگ نزد. حتی سکوت هم نکرد. حتی به شدت انکار کرد. پس آنان که می‌گویند عوام دل‌بسته خرافاتند و همین خرافات موجب گرمی بازار دین است و نباید «آرامش عوام» را بر هم زد، در این باره چه می‌گویند. دین‌یاری و دلسوزی برای دین را باید از پیامبر آموخت و هرگز از او پیشی نگرفت. سبقت از پیشوایان دین، مانند عقب افتادن از آنهاست و این دو، افراط و تفریط است و روش جاهلانه.

عجبا که عده‌ای گوش مردم را با موم خرافات می‌بندند. از زبان مردم می‌گیرند و به گوش آنها فرو می‌کنند. حال آن‌که پیشوایان دین همواره دوکار می‌کردند: چیزهایی را در گوش مردم می‌کردند و چیزهایی را از گوش مردم بیرون می‌کردند. هم عقیده‌ای را به مردم القا می‌کردند و هم عقیده‌ای را از آنها می‌گرفتند. اگر قرار بود که آرامش عوام به هم نخورد، چه نیازی بود به آمدن پیامبران و آوردن کتاب؟ کجا آمده است که پیامبران، مردم را در خرافات نگاه داشتند و مدهانه و مصانعه کردند؟ این‌که پیامبران، به جای دسته دسته مرید، گروه گروه مخالف داشتند، نشانه آن است که به عقاید عوام تمکین نکردند و منبع تعلیمات آنان، نه «دهان مردم»، که آسمان بود. پیامبران به کنار، حتی مصلحان تاریخ نیز با عوام راه نیامدند. سقراط در مباحثه‌ای با الکیبیادس، از او پرسید: «این عقاید را از که آموخته‌ای». وی جواب داد: «از مردم». سقراط گفت: «استاد خوبی نشان ندادی».^۲

خلاصه کنم سخن را که اولاً پاک‌سازی روضه‌خوانی و ثانیاً اصلاح عزاداری، سخت

۱. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۱۴.

۲. فلسفه و فلاسفه، ص ۳۴.

ضرورت دارد. و به این مهم، بیش و پیش از هر کس، روحانیت باید اهتمام ورزد. و در این راه باید از عوام و عوام‌زدگان و عوام‌فریبان نه‌راسد و مدافنه نکند و ملامت و تهمت را به جان بخرد.

فهرست منابع و مآخذ

۱. اسرار الشَّهادة، آقا فاضل دربندی، تهران: اعلمی.
۲. اسرار شهاده آل الله صلوات الله عليهم، میرزا محمدباقر شریف طباطبایی، [بی جا]، [بی تا].
۳. الآثار الباقية عن القرون الخالية، ابوریحان بیرونی، تحقیق و تعلیق: پرویز اذکایی، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۰، اول.
۴. الاصول الاصلية والقواعد الشرعية، سید عبدالله شبّر، قم: مکتبه المفید، ۱۴۰۴ق.
۵. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، حمید عنایت، ترجمه: بهاءالدین خرّمشاهی، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۲، سوم.
۶. انقلاب تکاملی اسلام، جلال الدین فارسی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
۷. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق، دوم.
۸. البداية والنهاية، ابن کثیر، مصر: مطبعة السعادة.
۹. پیک آفتاب: پژوهشی در کارنامه زندگي و فکري آيت الله سيد محمود طالقاني، محمد اسفندیاری، قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۳، اول.
۱۰. تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۱ق.
۱۱. تاریخ طبیعی دین، دیوید هیوم، ترجمه: حمید عنایت، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۰، سوم.
۱۲. ثورة التنزيه: رسالة التنزيه تليها مواقف منها و آراء في الشَّيد محسن الامين، آماده سازی: محمد قاسم حسینی نجفی، بیروت: دارالجديد، ۱۹۹۶م، اول.
۱۳. جامعه سازی قرآنی، محمدرضا حکیمی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸، اول.
۱۴. حسین وارث آدم، علی شریعتی، تهران: قلم، ۱۳۶۰.
۱۵. خسرونامه، فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح: احمد سهیلی خوانساری، تهران: زوار، ۱۳۵۵.
۱۶. دایرة المعارف تشیع، تهران: محبّی، ۱۳۷۵، اول.
۱۷. درس های تاریخ، ویل و آریل دورانت، ترجمه: احمد بطحایی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸، پنجم.

۱۸. دیوان اشعار ملک الشعراء بهار، تهران: آزادمهر، ۱۳۸۲، اول.
۱۹. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محبّ الدّین احمد طبری، قاهره: مکتبه القدسی، ۱۳۵۶.
۲۰. زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، سوم.
۲۱. سرود جهش‌ها، محمدرضا حکیمی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸، نهم.
۲۲. سفرنامه پیترو دلا واله، ترجمه: محمود بهفروزی، تهران: قطره، ۱۳۸۰، اول.
۲۳. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، عبدالله مستوفی، تهران: زوار، ۱۳۸۴.
۲۴. شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، میرزا ابوالفضل طهرانی، تحقیق: سیّد علی موحد ابطحی، قم: محقق کتاب، ۱۳۷۰، سوم.
۲۵. الطبقات الکبری، محمّد بن سعد، تحقیق: محمّد عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیّة، ۱۴۱۰ق، اول.
۲۶. عاشورا در گذار به عصر سکولار (مجموعه مقالات)، به کوشش: حسین نورانی نژاد و امین چالاکی و سمیه عالمی‌پسند، تهران: کویر، ۱۳۸۳، اول.
۲۷. عبرات المصطفین فی مقتل الحسین علیه السلام، محمّدباقر محمودی، قم: مجمع احیاء الثقافت الاسلامیّة، ۱۴۱۵ق، اول.
۲۸. عزاداری‌های نامشروع، جلال آل احمد، بوشهر: شروه، ۱۳۷۱.
۲۹. عوائد الاّیام، احمد نراقی، تحقیق: مرکز الابحاث و الدّراسات الاسلامیّة، قم: مرکز النّشر التّابع لمکتب الإعلام الاسلامی، ۱۳۷۵، اول.
۳۰. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار و الأقوال، عبدالله بحرانی اصفهانی، قم: مدرسه الامام المهدي، ۱۳۶۵، اول.
۳۱. فلسفه و فلاسفه، مهرداد مهرین، تهران: بنگاه مطبوعاتی قائم مقام، ۱۳۳۷.
۳۲. قیام جاودانه، محمدرضا حکیمی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳، اول.
۳۳. کتاب‌شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام، محمّد اسفندیاری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، اول.
۳۴. لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، دوم.
۳۵. لؤلؤ و مرجان در شرط پلّه اول و دوم منبر روضه خوانان، میرزا حسین نوری طبرسی،

- تحقیق و ویرایش: حسین استادولی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۵، اول.
۳۶. مائده‌های زمینی و مائده‌های تازه، آندره ژید، ترجمه حسن هنرمندی، تهران: زوار، ۱۳۵۷، چهارم.
۳۷. مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمد بلخی رومی (مشهور به مولوی)، تصحیح: قوام‌الدین خزّمشاهی، تهران: دوستان، ۱۳۷۹، چهارم.
۳۸. مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی، گردآورنده: م. دهنوی، تهران: چاپخش، (۱۳۶۱)، ج ۱، ص ۲۱ و ۲۶ - ۲۷.
۳۹. محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء، ابوالقاسم حسین راغب اصفهانی، قم: المكتبة الحیدریّة، ۱۳۷۴، اول.
۴۰. محرق القلوب، مهدی نراقی، چاپ سنگی.
۴۱. مدرسه حسینی، مصطفی دلشاد تهرانی، تهران: دریا، ۱۳۸۱، شانزدهم.
۴۲. مقصدالحسین، میرزا ابوالفضل زاهدی قمی، قم: مؤسسه مطبوعاتی پیروز، ۱۳۵۰، دوم.
۴۳. ملحقات الإحقاق، سید شه‌اب‌الدین مرعشی نجفی، قم: مکتبه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۵، اول.
۴۴. الملهوف علی قتلی الطفون. سیدابن طاووس، تحقیق: فارس تبریزیان (حسنون)، تهران و قم: دارالاسوه، ۱۳۷۵.
۴۵. مناقب آل ابی‌طالب، محمد بن شهر آشوب، تصحیح: سید هاشم رسولی محلاتی، قم: علامه.
۴۶. المواسم و المراسم، سید جعفر مرتضی عاملی، تهران: منظمة الإعلام الاسلامی، ۱۴۰۸ق، دوّم.
۴۷. ناسخ التواریخ: در احوالات حضرت سیدالشهداء علیه السلام، میرزا محمدتقی سپهر (لسان‌الملک)، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیّه، ۱۳۹۸ق، ج ۱، ص ۲۶۶.
۴۸. نان و شراب، سیلونه، ترجمه: محمد قاضی، تهران: زّین، ۱۳۸۱، شانزدهم.
۴۹. یادنامه استاد محمدتقی شریعتی مزینانی (ره)، به کوشش: جعفر پژوم، قم: خزّم، ۱۳۷۰، اول.
۵۰. یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات، جلال آل احمد، تهران: فردوس، ۱۳۷۶، اول.